

زاهدی‌ها در تکاپوی قدرت

نامه‌های خصوصی فضل‌الله زاهدی به اردشیر زاهدی

جلال اندرمانی‌زاده

مجموعه سی سندی که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد دربرگیرنده بیست و نه نامه خصوصی فضل‌الله زاهدی به اردشیر زاهدی و یک تلگراف تبریک کودتای ۲۸ مرداد از جانب اردشیر برای پدرش است. این مجموعه نامه‌ها نزدیک به پانزده سال، یعنی تقریباً از حول و حوش سالهای ۱۳۲۶ تا اوائل سالهای ۱۳۴۰ را دربرمی‌گیرد. شاید خواننده، با توجه به اتفاقات سالهای ۱۳۳۲، توقع داشته باشد از بسیاری از رویدادهای ناگفته درباره کودتای ۲۸ مرداد اطلاعاتی کسب کند، اما این امر شدنی نخواهد بود چرا که اولاً این نامه‌ها اکثراً در حاشیه کودتا و مربوط به قبل و بعد از کودتاست نه حول محور آن، ثانیاً ویژگی نامه‌های ارائه شده در این بخش بیشتر انعکاس وقایع بیرونی بر روابط این دو را بازگو می‌کند تا تأثیر روابط این دو را بر وقایع پیرامونشان.

در پرتو این نامه‌ها فضل‌الله زاهدی می‌کوشد با توجه به شناختی که از افکار درهم و مغشوش اردشیر دارد نخست یک فلسفه فکری و اخلاقی برای زندگی وی ایجاد کند و سپس تلاش دارد فرزندش را از هر لحاظ به شاه و دربار نزدیک کند. فضل‌الله، به طوری که در نامه‌ها خواهیم خواند، هرچند در ایجاد اخلاق و فکر منسجم برای وی توفیقی حاصل نکرد ولی در مسئله دوم موفق شد؛ اردشیر با آنکه کمترین لیاقتی نداشت، بالاترین مدارج ترقی را در سایه نفوذ پدر و مناسباتش با آمریکاییها کسب کرد و نزدیک به بیست و پنج سال تداوم‌دهنده راه پدرش که خود را منجی خاندان پهلوی می‌دانست گردید.

برای آگاهی خوانندگان پیش از ورود به اصل نامه‌ها، خصوصیتی در مورد این پدر و پسر به صورت خلاصه ارائه شده است.

فضل‌الله زاهدی فرزند ابوالحسن بصیردیوان و متولد سال ۱۲۷۲ شمسی در شروین

همدان است.^۱ آن زمان زین‌العابدین خان امیرافخم (قراگزلو) که یکی از شخصیت‌های سرشناس و عمده مالکان و اشراف همدان بود در آنجا حکومت می‌کرد. وی صاحب چندین بلوک مزروعی در این منطقه بود که سالیانه نزدیک به ۲۵ هزار خروار غله درآمد مالکانه داشت. طبق سنت آن زمان این املاک را به شیوه اجاره‌داری به دوستان و آشنایانش به اجاره واگذار می‌کرد. به گفته یکی از معتمدان محلی به نام قلی میرزا عبدالله قادر خلدجی،^۲ پدر فضل‌الله یکی از مقربان امیرافخم و یکی از کسانی بود که املاک وی را به اجاره می‌گرفت. البته وی با یکی از افراد این منطقه به نام قلی علیرضا خان قراگزلو بر سر املاک حاصلخیز امیرافخم رقابت سختی داشت و امیرافخم از این رقابت به نفع خود به خوبی استفاده می‌کرد. بنابه گفته معتمد یادشده، پدر زاهدی در نتیجه درگیری بر سر یکی از همین املاک و به اشاره رقیبش کشته شد. البته از وی برای فضل‌الله چندین قطعه ملک قابل توجه به نامهای قریه دمق، خوربنده، چایان، قره بلاب و وی بر^۳ به ارث باقی ماند، و او سالهای متوالی چه هنگامی که در ایران بود و چه هنگام اقامت در اروپا تحت نظارت مباشرین خود در آنجا به کشت و کار و ملک‌داری مشغول بود. و مقداری از مصارف زندگی وی و پسرش از این طریق و نیز فروش املاکش تأمین می‌شد.

فضل‌الله بعد از گذراندن مقاطع تحصیلی ابتدایی و متوسطه در مدارس مظفری و الیانس وارد مدرسه افسری قزاق (۱۲۹۴) شد و با درجه ستوان سومی و ملقب به لقب پدر یعنی بصیردیوان از آنجا فارغ‌التحصیل گردید (۱۲۹۵). از آنجا که شخصی پرجنب و جوش و متهور بود و اغلب در منازعات محلی و منطقه‌ای شرکت فعال داشت به سرعت مراحل ترقی را طی کرد به طوری که در ابتدای کودتای سوم اسفند به درجه سرهنگی نائل آمد. از این زمان به بعد وی در اکثر درگیریهای حکومت مرکزی با مخالفان از قبیل نهضت جنگل و اسماعیل سمیتقو و سپس شیخ خزعل شرکت داشت.

در سال ۱۳۰۷ با دختر یکی از متنفذان و افراد سرشناس حکومتی یعنی مؤتمن‌الملک^۴ (حسین پیرنیا) ازدواج کرد. شاید یکی از عللی که ترقی سریع وی را در پی داشت همین امر باشد. وی از وصلت با خدیجه پیرنیا صاحب دو فرزند به نامهای

۱. این اطلاعات برگرفته از خلاصه پیشینه خدمتی سپهبد زاهدی در وزارت جنگ است. سند ۱-۲-۱۱۴ از مرکز اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴ تا ۱۱۵۴۰۹-۱.

۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۱۵۹۸۷-۴.

۳. حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، متولد ۱۲۵۴، پسر سوم میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله است. وی سالها مصدر کارهای مهمی از قبیل ریاست مدرسه سیاسی، وزارت تجارت و فواید عامه و چندین بار نمایندگی مجلس بود و از دوره دوم تا دوره هفتم در اکثر مواقع ریاست مجلس را برعهده داشت. وی در ۹ شهریور ۱۳۲۶ در سن ۷۲ سالگی در تهران فوت کرد. (برگرفته از رجال پامداد ج ۱).

از دشمن و هما می‌شود. در سال ۱۳۰۹ به ریاست شهربانی منصوب می‌گردد، اما به علت فرار چند تن از زندانیان از زندان در حال تعمیر قصر، رضاشاه او را از کار برکنار می‌کند. شاید دلیل اصلی رضاشاه برای این کار بلندپروازیهای بیش از حد فضل‌الله باشد که چندان به مذاق رضاشاه خوش نمی‌آید. از این زمان تا پایان سلطنت رضاشاه به وی مشاغل کوچکی مانند بازرسی مالی ارتش و یا مأموریت خرید اسب از مجارستان واگذار می‌شود. وی حتی در این زمان دست به کارهای اقتصادی نیز می‌زند که از آن جمله تشکیل شرکت کازادیا با همراهی فاضل‌الملک همراز وکیل دادگستری است. کار این شرکت خرید و فروش و وارد کردن اتومبیل است، و تا شهریور بیست به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

همزمان با اشغال ایران به وسیله قوای متفقین در شهریور بیست و آغاز هرج و مرج و قیام برخی عشایر، حاکمیت، برخی از افسران قدیمی را به خدمت فراخواند که از جمله اینان زاهدی بود. وی با درجه سرلشکری به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب شد. زاهدی که به آلمان نازی گرایش نشان می‌داد با سران عشایر قشقایی و بختیاری دست دوستی داد و منتظر ماند که با اشغال قفقاز به توسط نیروهای آلمان وی نیز قیام گسترده‌ای بر ضد نیروهای متفقین شروع نماید. این مسئله از چشم نیروهای انگلیسی دور نماند و آنها با ترفندی خاص و سرعت عمل نیروهای ضداطلاعات ارتش خود، وی را دستگیر کردند و بعد از مدتی که در اراک زندانی بود سه سال در فلسطین به حالت تبعید نگه داشتند.^۵

۵. دکتر شولنه هولتهوس (r. Schulte Holthus) سرگرد ضداطلاعات سابق آلمان نازی در سخنرانی مفصلی در تجلیل از فضل‌الله زاهدی در مورد فعالیت‌های وی در اصفهان چنین می‌گوید:
موقمی که مطلع شدم مرحوم سپید زاهدی آماده است در صورتی که آلمانها از قفقاز بگذرند به عنوان مرد نیرومند ارتش ایران با ارتش اشغالی شوروی و انگلیس به مقاومت پردازد، همسر خود را از بیراهه از طریق کردستان به ترکیه اعزام داشته و در آنجا فن پاپن سفیر آلمان و سائل سفر مشارالیه را به برلن فراهم کرد تا خیر مزبور را به اطلاع دولت آلمان نازی برساند... مدتها نزد افسران وابسته به تیمسار سرلشکر زاهدی زندگی می‌کرده و به همین دلیل انگلیسیها موفق به پیدا کردن او نشدند تا بالاخره خود را به ناصرخان قشقایی رسانده است. در آنجا مهم‌ترین وظیفه او تماس با سرلشکر زاهدی در اصفهان بود که مقدمات شورش ارتش ایران را علیه قوای اشغالی متفقین فراهم می‌کرد... ولی آلمانها در قفقاز پیشروی نکردند و سرلشکر زاهدی عصبانی به نظر می‌رسید. وی مایر افسر اس اس و ضداطلاعات آلمان را احضار و وسیله کوزیر به من اطلاع داد که بیش از این نمی‌تواند برنامه شورش را مخفی نگه دارد و مجبور خواهد شد که شورش را آغاز کند قبل از آنکه آلمانها قفقاز را متصرف شوند... این مطلب را انگلیسیها می‌دانستند و بنا بر این در سپتامبر ۱۹۴۲ به عکس‌العمل پرداختند. ضمن طرح پونگو سرلشکر زاهدی ربوده شد و در فلسطین

زاهدی بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۴ مجدداً به ارتش فراخوانده می‌شود و به عنوان بازرس قوای جنوب در ارتش به خدمت می‌پردازد و بعد از دو سال فعالیت در خوزستان به تهران فراخوانده می‌شود. وی پس از ترور هژیر (آبان ۱۳۲۸) و برکناری سرتیپ محمدعلی صفاری از ریاست شهربانی برای بار دوم به ریاست شهربانی گمارده می‌شود. و حتی در کابینه مصدق نیز به وزارت کشور می‌رسد ولی به علت وقایع ۲۳ تیر ۱۳۳۰ با مصدق اختلاف پیدا می‌کند و مجبور به استعفا می‌شود.^۶ زاهدی قبل از تصدی وزارت کشور به نمایندگی انتصابی مجلس سنای اول از همدان، به کار نمایندگی اشتغال داشت. در اواخر دهه بیست، یعنی تقریباً از سال ۱۳۲۶، فرزند وی اردشیر زاهدی که در این زمان ۱۸ ساله بود برای ادامه تحصیلات متوسطه به بیروت و سپس برای تحصیل در رشته مهندسی کشاورزی به دانشگاه یوتای آمریکا عزیمت کرد. یازده نامه اول ارائه شده در این مجموعه اسناد مربوط به این زمان است. مضمون اصلی این چند نامه دو موضوع است:

۱. مسائل مالی (ارز، خرید اتومبیل و فعالیتهای اقتصادی)
۲. مسائل اخلاقی و روحی اردشیر زاهدی.

موضوع اول که بخش بیشتر این چند نامه اولیه را دربردارد حاکی از ارسال وجوه تقریباً زیادی برای اردشیر است که در آن اوضاع سخت ارزی و پولی اواخر دهه بیست شمسی بار سنگینی بر دوش فضل‌الله زاهدی بود به طوری که وی همواره در نامه‌های خود با اشاره به کمبود درآمد از خرجهای بی حساب و کتاب اردشیر می‌نالید و وی را به صرفه‌جویی و مرتب بودن حساب و کتاب مالیش تشویق و ترغیب می‌کرد. وی وضع

→ تحت نظر قرار گرفت. اردشیر زاهدی وزیر خارجه به پاس سخنان هولناک برای وی یک فالچچه و یک عدد ساعت تاجگذاری ارسال کرد. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۳ تا ۱۱۵۷۱۳. حسین فردوست در مورد دستگیری افرادی چون زاهدی توسط انگلیسیها در آن مقطع تاریخی چنین نظر می‌دهد که در جای خود خواندنی است: به نظر من، بدون تردید هدف این دستگیری تطهیر این افراد بود، که عموماً از وابستگان قدیمی انگلیس بودند، تا بعداً به مشاغل حساس تری رسیدند و بسیاری از آنها، مانند زاهدی، به دستور انگلیس به آمریکاها وصل شدند. حسین فردوست. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، چ سوم ص ۲۸۷.

۶ در پی آمدن نماینده دولت آمریکا، اوریل هرین، به ایران برای حل مسئله نفت، توده‌هاها تظاهرات گسترده‌ای در مخالفت با این سفر در ۲۳ تیر ماه به راه انداختند و در میدان بهارستان تجمع نمودند. با دخالت مخالفان، تظاهرات به خشونت گرایید و منجر به دخالت نیروهای پلیس و قتل و جرح تعداد زیادی از مردم شد. به علت همین اتفاق، مصدق سرلشکر بقایی را از ریاست شهربانی برکنار کرد و زاهدی در اعتراض به این امر از وزارت کشور استعفا داد.



اردشیر زاهدی در میان دانشجویان دانشگاه بوئا | ۱۱۵-۵۵-ز

مالی خود را چنین بیان می‌کند: «امسال از ملک همدان در حدود ده هزار تومان بیشتر عاید نشد. تقریباً باید با قرض زندگانی کنیم ولی باز هم ما راضی هستیم؛ تو سلامت هستی، خود من حالم بحمدالله خوب است، بقیه کارها درست می‌شود».^۷ و یا حتی برای ارسال پول برای اردشیر مجبور به گرفتن پول به صورت نزول از اشخاص می‌شود.^۸

موضوع دیگر نامه‌ها، مسائل اخلاقی و روانی اردشیر زاهدی است که پدرش برای اینکه، به قول خود، جانشین شایسته‌ای داشته باشد سعی در تغییر عقاید وی و ایجاد ساختار متناسب فکری از نظر خود برای فرزندش داشت. وی از ضعف روحی و روانی و زندگی لایبالی پسر گلایه دارد و وی را به اطاعت از افکار و عقاید خودش فرامی‌خواند: قدری عاقلانه فکر کن می‌فهمی، بالاخره من می‌خواهم تو صمیمانه مطیع من بوده و مثل سربازی باشی؛ سرباز در مقابل امر فرمانده خود مطیع بلا شرط است... خرج

۷. سند شماره ۱۱ از همین مجموعه اسناد.

۸. وی در نامه‌ای از جواد بوشهری تقاضای دریافت پول به صورت نزولی می‌کند که برای اردشیر به امریکا بفرستد. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۵-۲۷۲-۲۷۷۴۵ ب.

زیاد وظیفه یک محصل نیست؛ مطالعه زیاد لازم است. دوستی با دخترها هم باید روی یک قاعده باشد که خدای نکرده پشیمانی تولید نکنند... خواهشی که از تو دارم فکر لاغر شدن نباش زیرا مرد باید با ورزش و البته در حد اعتدال خوش‌هیکل بشود و معلوم نیست چاقی مرد بلندقد بد باشد. به علاوه، این عبارت زنانه است و زنها دوست دارند الگانت [خوش‌هیکل] باشند. از طرفی هزارها مرد احمق روی این اصل زندگی خود را فدا کردند، یکی از آنها احمدشاه بود که رفت لاغر شود در مدت ۴ ماه مرد.^۹

ولی با استناد به گفته‌ها و نوشته‌های فراوان موجود می‌بینیم که اردشیر نه تنها وقعی به سخنان پدرش نمی‌گذارد بلکه بر اعمالی که فضل‌الله وی را از آنها برحذر می‌دارد بیشتر پافشاری می‌کند و اوقات خود را در امریکا به عیاشی و خوش‌گذرانیها تلف می‌کند. حتی سالها بعد در نقش سفیر ایران در امریکا با استفاده از همین تجارب با تشکیل مهمانیها و جشنهای کذایی، از محافل آمریکایی برای مقاصد شخصی و سیاسی خود بهره می‌برد. ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران که در یکی از این جشنها حضور داشته به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در این مهمانی از سناتورها و نمایندگان کنگره و روزنامه‌نگاران و جمعی از زنان جوان و زیبای مجامع رسمی واشنگتن دعوت شده بود. زاهدی در طول مهمانی مرتباً بین مهمانان رفت و آمد می‌کرد، به آنها شراب و غذا و دسر تعارف می‌کرد و مخصوصاً با زنها گرم می‌گرفت. طرز رفتار و برخورد زاهدی در این مهمانی از نظر شخصی برای من جالب توجه بود و در محیطی که روابط شخصی بیش از ماهیت مسائل و حوادث در تعیین خطمشی‌ها و سیاستها اثر می‌گذارد مطلوب و کارساز بود».^{۱۰} در نهایت سولیوان این ارزیابی را از زاهدی به دست می‌دهد: «زاهدی بر من تأثیر یک شخصیت جدی را نداشت... به عقیده من او فاقد ذهنی درخشان یا تحلیلی بود و این استعداد را نداشت که فراتر از رهنمودهایی که از تهران به او داده می‌شد، چیزی را در قالبهای مفهومی بریزد».^{۱۱}

۹. اسناد شماره ۳ و ۴ و ۵ از همین مجموعه اسناد.

۱۰. ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، *خاطرات دو سفیر*. مترجم محمود طلوعی. تهران، علم، ۱۳۷۲. صص ۳۳ و ۳۴.

۱۱. مازوین زونیس، *شکست شاهانه*. مترجم عباس مخبر. تهران، طرح نو، ۱۳۷۰. ص ۲۶۲. در همین زمینه شنیدن نظرات فریدون هویدا نیز جالب توجه است وی می‌نویسد: «به نظر من اردشیر زاهدی واقعاً استعداد درک مسائل سیاسی را نداشت و اگر شغل پیشخدمتی را برمی‌گزید حتماً خیلی ترقی می‌کرد، چون

فضل‌الله زاهدی بیست و پنج سال قبل از سولیوان به این نتیجه رسیده بود و وقتی نصایح و سخنان خود را بیهوده می‌بیند طی نامه‌هایی که ارسال می‌کند به اردشیر چنین می‌نویسد: من از روزهای اول صد درصد می‌دانستم و برای من مسلم بود که تو پسر تحصیل‌کرده و فاضلی نمی‌شوی ... من هیچ وقت خیال نکردم تو خوب بشوی و به من کمک کنی، خدا آن روز را نیاورد که من محتاج بشوم که کسی به من کمک کند... اگر حقیقتاً معالجه مغزی [احتیاج] داری در آنجا به دکترهای متخصص خودت را نشان بده.^{۱۲}

هرچند تلاشهای فضل‌الله زاهدی جهت بالا بردن ادراک و فهم اجتماعی و عقلانی اردشیر راه به جایی نبرد ولی از این جنبه که وی را به شاه نزدیک کند به موفقیت دست یافت و او در سایه نفوذ پدر و حمایت‌های آمریکاییها به مقامات عالی‌کُشور که در آن سن و سال نیل به آنها به‌مخيلة کسی نیز خطور نمی‌کرد رسید.^{۱۳}

اردشیر پس از بازگشت از آمریکا در هیئت عملیات اقتصادی آمریکا در ایران (اصل چهارم) که به ریاست ویلیام وارن اداره می‌شد مشغول کار گردید و تا کودتای ۲۸ مرداد در آن فعالیت مستمر داشت و بعد از کودتا به عنوان دستیار اصلی پدرش مشغول کار شد. البته اردشیر زاهدی در مواقع مختلف به این همکاری خود با سازمان سیا و براندازی مصدق به کمک پدرش افتخار می‌کرد.^{۱۴}

فضل‌الله زاهدی بعد از کودتا و آغاز نخست‌وزیریش که اوج عظمت وی محسوب می‌شد، سرمست از باده پیروزی، به قلع و قمع مخالفان سلطنت و سپس مخالفان خود

→ فراموش نمی‌کنم، در ژانویه ۱۹۷۰ نیز موقعی که به اتفاق او و چند تن دیگر برای بحث پیرامون مسئله بحرین در حضور شاه بودیم اردشیر زاهدی اظهار نظرهایی کرد که شاه در جوابش با لحنی طعنه‌آمیز گفت: هیچ متوجه هستی جفدر به دون کیشوت شباهت داری؟ و بعد که از جلسه فارغ شدیم، اردشیر رو به من کرد و با نگرانی پرسید: راستی اعلیحضرت از اینکه مرا شبیه دون کیشوت دانستند چه منظوری داشتند؟ و اصلاً دون کیشوت چه جور آدمی بود؟ فریدون هویدا، سقوط شاه، مترجم ج. ا. مهران، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۱۳. مشاغل اردشیر زاهدی به ترتیب عبارت است از:

الف. آجودان کشوری شاه ۱۳۳۲:۸۶

ب. مسئول دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا

ج. سفیر ایران در آمریکا ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱

د. سفیر ایران در انگلیس ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵

ه. وزیر امور خارجه ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰

و. سفیر ایران در آمریکا ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷

۱۴. خاطرات دهر سفیر، پیشین، صص ۳۳.



ویلیام وارن، خلیل طالقانی و اردشیر زاهدی در بازدید از پروژه‌های اصل چهار | ۲۶-۱۱۵-ز۱

پرداخت. به طوری که جز تعدادی از دوستان که آنان نیز به هوای مقام گردش جمع شده بودند کسی باقی نماند. قدرت‌طلبی وی به جایی رسید که حتی این ترس را در دل شاه نیز انداخت که وی هوای دیگری در سر دارد. به طوری که زاهدی در برخی مسائل که مورد نظر شاه بود با وی مخالفت می‌کرد و به نظر خود عمل می‌نمود. در اینجا باید به نقش دو نفر که در تعدیل این اختلافات نقش مهمی داشتند اشاره کنیم. یکی اردشیر

زاهدی است که به علت علاقه پدر و فرزندی، نظرات وی در پدر تأثیر می‌گذاشت. و دیگری اسدالله علم یار دیرینه شاه که نقش واسطه بین شاه و زاهدی را ایفا می‌کرد. وی با تلطیف نظرات شاه بر حسن انجام کار و حل اختلافات تأثیر فراوانی داشت. از جمله این مسائل، اختلاف زاهدی و شاه برای تعیین ریاست دانشگاه تهران بود. روایت دولتی انتصاب منوچهر اقبال بر این مستند مهم چنین است:

در دوم دی ماه ۱۳۳۳ دوره ریاست علی‌اکبر سیاسی در دانشگاه پایان می‌یافت... در روز سیزدهم دی ماه در جلسه شورای دانشگاه رؤسای دانشکده‌ها و استادان برای انتخاب رئیس جدید شرکت جستند و پس از اخذ رأی مطابق قانون جدید سه نفر انتخاب و پیشنهاد شدند و در آن میان دکتر اقبال به تصویب وزارت فرهنگ و به فرمان شاهانه از تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۳۳ به ریاست دانشگاه تهران منصوب گردید.^{۱۵}

ولی در پشت پرده زد و بندهای سیاسی بحث دیگری جریان داشت. شاه شدیداً طرفدار این انتصاب بود ولی از سوی دیگر نخست وزیر قدرتمندش یعنی زاهدی مخالف اقبال و در حقیقت از مدتها قبل با اقبال قهر بود. در اینجا اسدالله علم دست به ابتکاری می‌زند و با واسطه قرار دادن اردشیر کار را خاتمه می‌دهد. خلاصه نامه مهم اسدالله علم به اردشیر زاهدی در این زمینه چنین است:

۱۳۳۳/۹/۲۷... موضوع بسیار مهمی که می‌بایست برایت بنویسم این است که در انتخابات رئیس دانشگاه تهران احتمال اغلب این است که میل و اراده بندگان اعلیحضرت بر انتخاب دکتر اقبال است. وقتی که اعلیحضرت همایونی تشریف می‌بردند نه به من و نه به پاپا در این خصوص امری نفرمودند، فقط به من امر فرمودند به نخست‌وزیر بگو حالا که با سجادی آشتی کرده‌اید چرا با دکتر اقبال آشتی نمی‌کنید. اتفاقاً وقتی من با پاپا صحبت کردم دیدم به هیچ وجه مخالفتی با این نظر ندارند این بود که از ایشان استدعا کردم در یکی از این شها که [ناخوانا] و سناتورها را دعوت می‌فرمایند از دکتر اقبال هم دعوت کنند. همین کار را هم کردند. به دکتر اقبال هم قبلاً سفارش کردم که قطعاً برود و آنجا هم مراسم احترام را مراعات کنند. ایشان هم رفتند و اتفاقاً برخوردشان هم آنجا با میانجیگری دادگر و تفضلی بد نبود. دو روز بعد هم دکتر اقبال به من پیغام داد که من کاندید ریاست دانشگاه هستم می‌خواهم نظر نخست‌وزیر را در آن خصوص بدانم که خلاصه حالا که به ایشان اظهار ارادت کرده‌ام بدون جلب نظرشان اقدامی نکنم. من هم همین طور با پاپا صحبت کردم. ایشان فرمودند وقتی من با کسی آشتی بکنم دیگر دورویه و دو طرفه

۱۵. ابراهیم صفایی. رهبران مشروطه (بیوگرافی هشتم). چاپ شرق. ص ۲۱.

بازی نمی‌کنم. تنها مشکلی که دارم این است که اگر حالا کمک کنم دکتر اقبال رئیس دانشگاه بشود تمام دوستان من گله‌مند می‌شوند و حق هم خواهند داشت که گله‌مند بشوند. ضمناً پایا گله می‌کردند که شنیده‌ام اعلیحضرت شاهنشاهی در این باره اوامری به جعفری^{۱۶} داده‌اند و من تعجب می‌کنم من که رئیس دولت و به علاوه نوکر اعلیحضرت شاهنشاهی هستم چرا اوامرشان را نباید به من امر فرمایند. به ایشان عرض کردم قطعاً ابتدا به ساکن امری به جعفری نفرموده‌اند. ایشان پرسیده‌اند برای ریاست دانشگاه نظر مبارک شاهانه را خواستار شده‌اند، اعلیحضرت همایونی هم در جواب شاید اظهار علاقه به دکتر اقبال فرموده‌اند. بعد هم خاطرشان نبوده که با شما صحبت بفرمایند. بعد هم مطالب دیگری درخصوص وزیر کشور شدن خودم و نهایت مراعات و ملاحظه [ملاحظه‌ای] که اعلیحضرت همایونی در این باره فرمودند به اطلاع پایا رساندم که روی هم رفته از دلش درآمد... بالاخره صحبت‌های ما به اینجا کشید که مطلب [به] وسیله تو به عرض پیشگاه شاهانه برسد. اگر نظر و امری در این خصوص داشته باشند تو مستقیماً به من تلگراف بکنی. در این صورت دیگر محظوری برای پایا نمی‌ماند. یعنی دوستان وقتی بدانند امر مبارک شاهانه در این مورد صادر شده دیگر از پایا گله نخواهند کرد... آنچه خودم حدس می‌زنم گمان می‌کنم نظر اعلیحضرت شاهنشاهی به دکتر اقبال باشد و گرنه به من امر نمی‌فرمودند به پایا بگویم با دکتر اقبال آشتی کنید. منتها اعلیحضرت شاهنشاهی به قدری مراعات می‌فرمایند که نمی‌خواسته‌اند قبل از جلب محبت پایا به دکتر اقبال در این خصوص امری فرموده باشند. بنابراین من در عالم برادری به تو عرض می‌کنم مطلب را نباید طوری از پیشگاه مبارک بررسی که ناچار بشوند بفرمایند خیر و لزومی هم ندارد که تو این طور مطلب را بررسی بر اینکه کاملاً جلب نظر پایا شده است و مطلب هم در این کابینه منعکس شده است. به این جهت عیبی به کار پایا هم وارد نمی‌آید. اعلیحضرت شاهنشاهی هم اگر نظری به اقبال داشته باشند رضایت خاطرشان به اینکه تو و پایا به دکتر اقبال اظهار علاقه بکنید (یعنی درحقیقت به اجرای امر اعلیحضرت شاهنشاهی اظهار علاقه بکنید) کاملاً جلب خواهد شد.^{۱۷}

و بدین ترتیب این غائله که به ناراحتی فضل‌الله زاهدی منجر شده بود با پادرمیانی علم و اردشیر حل شد. ولی عوامل طرفدار زاهدی بر کلیه ارکان نظام نفوذ داشتند و تقریباً هر کسی که می‌خواست به مدارج بالاتری برسد به گونه‌ای خود را به کودتا منتسب

۱۶. رضا جعفری، وزیر فرهنگ دولت زاهدی.

۱۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۲ تا ۲۸، ۲۸۹-۱۱۵.



اردشیر زاهدی و اسدالله علم پس از مرگ فضل‌الله زاهدی [۱۱۵-۴۹-ز]

می‌کرد و از آن بهره‌برداری می‌نمود. در این زمینه داستانهای زیادی نقل شده که گاهی جنبه طنز نیز پیدا می‌کرد.^{۱۸} شاه که عرصه را بر خود تنگ می‌دید صبر را پیشه خود ساخته بود و موقعیت خودش را با توجه به طرفداری امریکا از زاهدی به خطر نمی‌انداخت. میزان گرمی روابط مقامات امریکایی با زاهدیها را از نامه خداحافظی ویلیام وارن رئیس اداره اصل چهار که به فضل‌الله زاهدی نوشته شده می‌توان دریافت:

در این هنگام که کشور ایران را ترک می‌کنم امیدوارم اخباری که در باب کمکهای مفید شایع شده حقیقت داشته باشد. درباره اردشیر و جناب عالی این‌جانب مراتب اخلاص و صمیمیت را دارم. فرزند جناب عالی مطمئناً در انجام قول خود راسخ و

۱۸. برای اطلاع بیشتر از این داستانها به کتاب *زندگی سیاسی سید زاهدی* نوشته جعفر مهدی‌نیا صفحه ۳۰۶ به بعد مراجعه شود.

بزرگ‌ترین افتخارات را نصیب جناب‌عالی خواهند نمود و خیلی متأسفم که در موقع عزیمت موفق نشدم که یک بار دیگر ایشان را ملاقات کنم.^{۱۹}

ولی شاه که از روی قراین پی به پایان یافتن دوران حکومت نظامی زاهدی برده بود، در اواخر سال ۱۳۳۳ سفری طولانی به اروپا و امریکا کرد که نتیجه آن هماهنگی او با سیاستهای دولتی امریکا و برعهده گرفتن وظایف زاهدی بر دوش خود بود. بدین ترتیب زاهدی که هرگز به مخیله‌اش برکناری خود را راه نمی‌داد به راحتی از منصب نخست‌وزیری کنار گذاشته شد و تقریباً به حالت تبعید به اروپا عزیمت کرد.^{۲۰} و تنها یک بار آن هم برای مراسم پیوند اردشیر زاهدی و شهنواز پهلوی به ایران بازگشت.

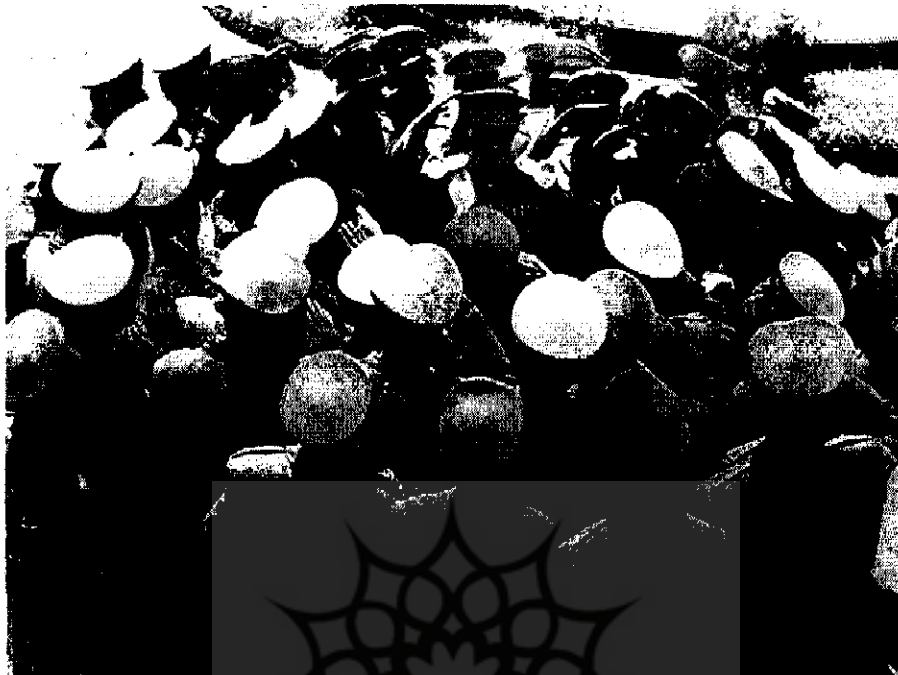
اردشیر زاهدی که به شدت از این عمل شاه ناراضی بود این را نمک‌نشناسی در مقابل خدمات پدرش می‌دانست. فریدون هویدا از قول یکی از دوستانش واکنش اردشیر زاهدی را چنین بیان می‌کند: «اردشیر بعد از اطلاع از برکناری پدرش مقدار زیادی مشروب نوشید و با حال مستی، در حالی که با حضور چند نفر به شاه دشنام می‌داد، او را نمک‌نشناس نامید و گفت: اسنادی علیه شاه دارد که اگر منتشر شود آبرویش را به باد خواهد داد، و این اسناد را هم در یک بانک سوئیس به امانت گذاشته تا در فرصت مناسب از آنها استفاده کند.»^{۲۱} البته این ادعای فریدون هویدا - هرچند که به دلیل مخالفت‌های اردشیر با عباس هویدا - قابل تأمل است ولی از لابه‌لای نامه‌های فضل‌الله بعد از برکناری نیز به گوشه‌هایی از نارضیاتی اردشیر نسبت به شاه و این عمل او می‌توان پی برد. فضل‌الله به پسرش می‌نویسد: «تو سعی کن با خوشی و رضایت اعلیحضرت مرخصی بیایی نه با عصبانیت. کاری که شد و شاید به صلاح من بود، بعد هم قدر مرا خواهند دانست، گرچه دیگر من به هیچ قیمتی حاضر به خدمت نخواهم بود و اصلاً میل برگشتن به ایران را ندارم.»^{۲۲} زاهدی پس از استعفا سمت سفیر سیار ایران در کشورهای اروپایی را بر عهده داشت.

۱۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۱۴.۳۲۵.۴.

۲۰. وی به تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۳۴ مجبور به استعفا شد. روزنامه لوموند در همین زمینه می‌نویسد: «مهم‌ترین تأثیر تحولات ایران از لحاظ سیاست داخلی این کشور این است که شاه من بعد با قدرت و نفوذ هر چه تمام‌تر بر کشور خود حکومت کند [و] نظریات خویش را بدون برخورد با مانعی به موقع اجرا بگذارد. با برکناری زاهدی از این به بعد مرکز نقل سیاست ایران در دربار و شخص شاه متمرکز خواهد شد.» به نقل از جعفر مهدی‌نیا، *زندگی سیاسی سیه‌زاه‌های*. تهران، پانوس، ۱۳۷۵. صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۲۱. فریدون هویدا، پیشین، ص ۱۳۳.

۲۲. سند شماره ۱۹ از همین مجموعه اسناد.



فضل‌الله زاهدی در اوج اقتدار | ۲۸-۱۱۵-زا

دیگر مکاتبات و اسناد موجود در این مجموعه به بعد از کودتا باز می‌گردد که چهار سند آن در زمان نخست وزیری زاهدی است و بقیه مربوط به دوران تبعید او به اروپاست. در این نامه‌ها تأکید فضل‌الله زاهدی بیشتر بر هرچه نزدیک‌تر شدن اردشیر به شاه و دخالت دادن نظرات خود بر سیاست کشور توسط اردشیر است. وی در این نامه‌ها تأکید دارد که عناصر مصدق‌پرست در داخل نظام سلطنتی رسوخ کرده‌اند و در حال کارشکنی در امور مملکتی هستند: کلاً در اعلیحضرت یک موضوع را نباید فراموش کنی که اگر نزدیک به شاهنشاه باشی اقل‌گاهی می‌توانی [اگر] اموری برخلاف مصلحت باشد به ایشان عرض کنی. اینها که در عهد مصدق همه فراری و یا بندگی مصدق را قبول کرده بودند حالا راه به مقام و بازگاه سلطنت پیدا کرده و خواهند کرد؛ خدای نکرده مبدا خیانت کنند.^{۲۳}

اردشیر زاهدی نیز نصیحت پدر را گوش کرد و برای نزدیک شدن به شاه چنان راه افراط و تملق را در پیش گرفت که در نامه‌هایش طلب بوسیدن پای مبارک را می‌کرد، به

۲۳. سند شماره ۱۷ از همین مجموعه اسناد.

طوری که حتی جهانگیر تفضلی که خود دست کمی از اردشیر نداشت از اینکه اردشیر، ابداع چاپلوسانه وی را به نام خود ثبت کرده بود گله‌مند می‌شود: «اردشیر زاهدی که آن ژست مرا شنید [زانو زدن و دست بوسیدن] و یا بعد دیده بود او نیز در برابر شاه مانند شوالیه‌های لویی چهاردهم زانو می‌زد و سالها بعد که به وزارت خارجه رسید همه سفیران ایران را موظف کرد که در برابر شاه زانو به زمین نهند.»^{۲۴}

مأموریت خارج از کشور فضل‌الله زاهدی نزدیک به هشت سال طول کشید. وی دارای دو شغل سفیر سیار ایران در اروپا و سفیر ایران در نمایندگی دائمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل بود. محورهای عمده این نامه‌ها عبارتند از:

۱. ادامه سیاست وی برای نزدیک کردن اردشیر زاهدی به شاه

۲. مشکلات مالی فضل‌الله زاهدی در ایران و اروپا

۳. پرداختن به مسائل سیاسی داخلی و نقد حکومت‌های وقت

در مورد مسئله اول، طبق همان روشی که وی از قبل از کودتا داشت باز هم این بار اردشیر را ترغیب می‌کرد، بدون توجه به برکناری خود و به حکومت رسیدن مخالفانش، همراه و همگام با شاه بماند و لحظه‌ای از شاه جدا نشود. سیاست فضل‌الله زاهدی در ایجاد پیوندی بین خاندان پهلوی و زاهدی - ازدواج شهناز و اردشیر - ناشی از همین مسئله بود. شاه نیز چندان از این نزدیکی زاهدیها بدش نمی‌آمد و شاید دلیل آن روحیه خاص اردشیر و تیپ خاص نوکری‌صفتی وی بود که کرنش وی در پیشگاه شاه نمادی از کرنش پدر محسوب می‌شد. به هر حال، فضل‌الله در این نزدیکی اردشیر به دربار توفیقی چشمگیر داشت.

در مورد مسئله دوم، باید گفت علی‌رغم اینکه فضل‌الله در اکثر نامه‌های خود به اردشیر زاهدی بر صرفه‌جویی در مخارج تأکید دارد و لخرچیهای خودش زیانزد عام و خاص بود. ریخت و پاشهای وی در تشکیل شب‌نشینیهای مجلل و برنامه‌های قمار از کارهای پرسروصدای وی محسوب می‌شود. حتی گاه این قضایا تا آنجا پیش می‌رفت که بسیاری از مخارج این شب‌نشینیها و عیاشیها در زمان نخست‌وزیریش به نام کمکهای خیریه سند می‌خورد و از جیب دولت خرج می‌شد.^{۲۵} وی در اروپا نیز نمی‌توانست دل از کازینوها و قمارخانه‌های مشهور اروپا خصوصاً فرانسه بکند و مدام بر اردشیر برای فروش زمین و قسمتی از اراضی همدان فشار می‌آورد که هزینه‌های این مخارج کم‌رشدن را تأمین کند. به طوری که حتی اردشیر زاهدی نیز در نامه‌ای به یکی از

۲۴. خاطرات حروفچینی شده جهانگیر تفضلی موجود در کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ص ۱۲۷.

۲۵. ابراهیم صفایی، زندگینامه سیهبد زاهدی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۵.



اردشیر زاهدی در یکی از میهمانیهای معروف خود | ۶۳-۱۱۵-ز

دوستانش به این ولخرجی پدر چنین اشاره دارد: «بایا در جنوب فرانسه هستند و گویا باخته‌اند. چون تلگرافی از تجدد هم سی هزار تومان خواسته بودند و شنیدم که به کازینو رفته و مقدار زیادی باخته است.»^{۲۶}

هر چند محتمل به نظر می‌رسد که این ولخرجیها صرفاً از محل حساب شخصی وی نبوده باشد بلکه بخشی از آن نیز از محل سوءاستفاده‌های مالی و حساب‌سازیهای دولتی تأمین می‌شده است.

زاهدی در خارج از کشور همه دولتهای بعد از خود از حسین علاء تا علی امینی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و نسبت به همه آنها بدبین است. در مورد حسین علاء و کابینه‌اش چنین نظر می‌دهد که: «من که از این دولت و این چند نفر که با هم هستند چیزی نمی‌فهمم، آن هم رئیس دولت مریض. خدا عاقبت را به خیر کند و خدا ایران را حفظ.»^{۲۷}

به پسرش می‌نویسد شاه جوان و بی‌تجربه است و ممکن است گول کسانی را که تا همین اواخر خود را به پتوی مصدق‌السلطنه بسته بودند بخورد و بدین لحاظ به پسرش توصیه

۲۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۱۵۴۵۸۵.

۲۷. سند شماره ۱۶ از همین مجموعه اسناد.

می‌کند با حضور مداوم در اطراف شاه این مسائل را به وی گوشزد نماید.^{۲۸} دوران آخر نخست‌وزیری اقبال و آمدن شریف‌امامی و آماده شدن فضا برای روی کار آمدن امینی را چنین توصیف می‌کند:

روزنامه‌ها راجع به وضع مالی ما می‌نویسند؛ من از اعلیحضرت پرسیدم، فرمودند هرچه امریکاییها خواستند قبول کردیم. آمدن شریف‌امامی کاری درست نمی‌کند ولی رفقای حزب ایران و جبهه ملی ایشان بیشتر روی کار خواهند آمد. آنچه به نظر می‌رسد اعلیحضرت همایونی امرار وقت می‌کنند، برنامه و کار مهمی برای کشور در نظر ندارند. من تصور می‌کنم وضع ایران با تجدید انتخابات امریکا یکسره بشود؛ شما از حالا باید گوشی دستتان باشد.^{۲۹}

ظاهراً با انتخابات امریکا این امر به قول زاهدی یکسره شد و با آمدن امینی آنچه که وی پیش‌بینی کرده بود تحقق یافت:

اعلیحضرت به وسیله امریکاییها یعنی به ملاحظه آنها تمام اختیار را به دکتر امینی داد منتهی خود امینی خیلی شخصیت ندارد و گویا ممانعت نموده‌اند که راه مقصود آن است به دست اعلیحضرت به امینی قدرت بدهند... تو فکر خودت باش. به نظر من کار دیگر در دست اعلیحضرت هم نیست؛ فعلاً برای اینکه اتفاقاتی نیفتد شاه را لازم دارند... وضع به کلی غیر از آن است که تو فکر می‌کنی؛ اگر ملاحظه اصلی ایران نبود تا حالا شاه را خارج کرده بودند. قدری ملاحظه در کار مانده ولی اساسی نیست.^{۳۰}

وی با گریزی بر گذشته، دلیل سازش خود با شاه را به خاطر مبارزه با توده‌ایها می‌داند. در این مورد ادامه می‌دهد که: «دکتر امینی ترس ندارد، پشت سرش کمونیستها و مخالفین ما هستند که جداً کار می‌کنند. این چند سال سازش من با اعلیحضرت روی همین بود. وضع خراب‌تر از آن است که فرض می‌کنی. امینی وضعیت را طوری خراب امی [کند] که [خودش که نمی‌تواند درست کند دیگری هم نخواهد توانست.»

زاهدی در اواخر عمر به دلیل ضعف و بیماری دوران بحرانی و سختی را می‌گذراند و به طوری که از خلال نامه‌های وی مشهود است اکثر دوران حضورش در خارج از کشور و مأموریت وی، در مسافرت‌های تفریحی و درمان با آبهای گرم مناطق مختلف اروپا سپری می‌شد.

۲۸. سند شماره ۱۷ از همین مجموعه اسناد.

۲۹. سند شماره ۲۶ از همین مجموعه اسناد.

۳۰. سند شماره ۲۹ از همین مجموعه اسناد.



فضل‌الله زاهدی در ویلای خود «گل‌رز» | ۲-۱۱۵-زا

وکیلی، یکی از دوستان نزدیک خانوادگی زاهدی، آخرین روزهای زندگی ژنرال در ویلای اختصاصی‌اش در سونیس را چنین برای اردشیر زاهدی بازگو می‌کند:

در ژنو اغلب خدمت تیمسار هشتم، حالشان بحمدالله بسیار خوب است و بدون عصا و کمک راه می‌روند و ۷ روز هم در خدمتشان به اتفاق سردار ناصر مونتر و بودم و خیلی خوش گذشت و هوا هم نسبتاً بد نبود. در آنجا قلم و کاغذ خواستند و چند سطری برای حضرت عالی مرقوم فرمود که به پیوست تقدیم می‌گردد. البته هنوز وضع چشم درست یاری نمی‌کند و بعضی اوقات پناهِای مطالب را فراموش می‌فرمایند ولی بحمدالله روزی‌به‌روز بهترند... تیمسار خیال دارند چند روزی به جنوب فرانسه تشریف ببرند ولی هنوز معلوم نیست کی تشریف ببرند. به عقیده من مخلص باید بیش از این از تیمسار توجه بشود؛ پرستار ندارند، در منزل به این بزرگی تنها هستند و فقط البرت و ماتیلد هستند و شب هم البرت می‌رود، یعنی تک و تنها

هستند. دیروز نهار هم تک و تنها بودند و اغلب تقریباً کسی آنجا نیست و این خودش، شما بهتر از من می‌دانید که، مطابق میل تیمسار نیست. دیشب عده‌ای از خانمها را جمع کردم و به اتفاق کوثر رفتم خدمت تیمسار. جای شما خالی اینقدر آنقدر! خندیدیم که تیمسار بی‌اختیار هفت [هفت هشت؟] دقیقه قهقهه می‌زدند. خلاصه اینکه تنها هستند. ما به سهم خودمان کوشش می‌کنیم به معظم‌له بد نگردد و البته این تا زمانی است که هستیم و شایسته است فکر پرستار و مراقب برای ایشان بفرمایید. اینکه تیمسار با این وضع مزاجی شب تنها در این منزل بخوابند صلاح نیست و دور از منطق است.^{۳۱}

زاهدی در اوج تنهایی در شهریور ۱۳۴۲ در سوئیس درگذشت. در نامه سلطان حسین سندجی کاردار موقت ایران از نمایندگی دائمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل متحد به وزارت امور خارجه چنین می‌خوانیم:

به علت نداشتن اعتبار و همچنین فقدان اجازه جهت تأدیه این مخارج [مخارج تشییع جنازه زاهدی] هنوز برای تصفیه تعهدات مذکوره از طرف این نمایندگی اقدامی به عمل نیامده، و از طرف دیگر بیش از چهل روز از تاریخ فوت آن مرحوم گذشته و تأخیر بیشتر در تأدیه هزینه تشییع و حمل جنازه صورت خوشی ندارد. ... خواهشمند است باتوجه به مراتب معروضه در فوق هرچه زودتر در این باره تصمیم مقتضی اتخاذ فرموده و از نتیجه این نمایندگی را مستحضر سازند.^{۳۲}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۷ تا ۴۵-۱۱۵۴۱۱.

۳۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۶-۳۱-۱۱۴.

نامه‌های خصوصی فضل‌الله زاهدی به اردشیر زاهدی

[۱]

۱۷ شهریور

اردشیر عزیز

کاغذ تو با جواب کمپانی فورد رسید و امروز اقدام می‌شود. کارهای تحصیلی تو تقریباً تمام شده فقط تذکره محصلی می‌خواهند. گفته شده که پس از ارسال این اوراق خواهند آورد. فعلاً مشغول، تا چند روز دیگر شاید نتیجه گرفته شود.

آمدن من به امریکا قبل از عید امسال امکان ندارد مگر برای سال آینده آن هم باید وضعیت دنیا را ملاحظه کرد. فعلاً دلار در تهران بین هفت تومان و هفت تومان و نیم بالا و پایین می‌رود؛ بعضیها عقیده دارند گران‌تر می‌شود. اگر این اقدام خرید ارز صورت نگیرد اسباب زحمتی است، یعنی باید حساب کرد که [برای] شما خرج تحصیل و چیزهایی که علاوه می‌شود باید ماهی دو هزار تومان بدهم با قرضی که در بانک داریم خیلی مشکل می‌شود ولی در هر حال آنچه صلاح باشد اقدام خواهم کرد. در انگلستان تحصیل و زندگانی ارزان‌تر است. تا یک ماه دیگر قضیه ایران روشن [خواهد شد] و به شما می‌نویسم. هنوز نه دولت داریم و نه تکلیف معلوم است. ما تا آخر شهریور در حصارک [هستیم]، بعد به شهر می‌آییم. فامیل همه سلامت هستند. فعلاً نایی کارهای دهات را رسیدگی می‌کند. چیز قابل و تازه دیگری [نیست].

تو سعی کن هم خط ایرانی و هم لاتین را خوب بنویسی. برای این منظور نمونه می‌نویسم؛ ملاحظه کن و مقداری بنویس تا خوب دست راه بیفتد. [چند نمونه خط فارسی و انگلیسی حذف شد] [گروه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی]

خیلی دقت کرده و کلمات علی‌حده بنویس بعد تندنویسی کن و الا شیوه غلط تا آخر غلط خواهد بود.

قربانت پدرت

[فضل‌الله زاهدی]

| ۲۶-۴۱۱-۱۱۵ از |

[۲]

اردشیر عزیز

کاغذ و عکس شما رسید قلم هنوز نرسیده. در خصوص تحصیل و تخصص مشورت کرده بودی، به نظر من فعلاً شما در مرحله زبان هستید، باید پس از اینکه خواستید یک



فضل‌الله زاهدی | ۱۱-۱۱۵-ز

رشته را فرا بگیرید رجوع کنید به میل و سلیقه خودتان، یعنی آنچه را که لازم و طرف
میل خودتان است انتخاب کنید. ولی باید سعی کنید رشته‌ای باشد که اگر لازم دیدید
بتوانید از آن استفاده کنید. راجع به پول و ارسال آن به نظر من اینقدر ننویسید، من همیشه
در فکر ارسال پول بوده و هستم؛ شما می‌خواهید همان روز که کاغذ می‌نویسید همه
کارها فوراً انجام شود و این با وضعیت کنونی امکان ندارد، یعنی خروج دلار از کشور
خیلی مشکل شده است. در هر صورت وجه لازم برای شما فرستاده می‌شود. اینکه
نوشته‌اید با ابوالقاسم قرار گذاشته‌اید چه بکنید نفهمیدم؛ این مبلغی که تا به حال
فرستاده شده از سهم ابوالقاسم بوده که استفاده نشده بود، یعنی راجع به گذشته بود،
پس اگر برای شما لازم نبود گرفته نمی‌شد؛ این مبلغ به اسم ابوالقاسم از نقطه نظر
مقررات ولی متعلق به شماست. هر وقتی اگر ابوالقاسم پول لازم داشته باشد از ایران



اردشیر زاهدی | ۱۲-۱۱۵-ز۱

برای او می فرستم. باز هم تکرار می کنم کلیه وجهی که تا به حال فرستاده شده مخصوص برای شخص اردشیر است، الزاماً اگر ابوالقاسم احتیاج داشته باشد شما به ایشان کمک کنید مانعی ندارد.

دیروز آقای امینی موافقت کرد که یک فورد کاپریلا (کروکی) حواله ملک‌رخ بنمایند، البته تا رسیدن این کاغذ، حواله اتومبیل شما رسیده است و اگر اتومبیل را دریافت کنید حواله اتابکی را کنار بگذارید که به کمپانی فورد داده شود.

در این صورت شما ۱۴۵۰ دلار از ماه بعد پول خواهید داشت که برای هفت ماه اقلأ بی پول نشوید. شما از وقتی که شروع کرده‌اید در کاغذهای خودتان فحش، ناسزا به اشخاص و رعایت نکردن احترام پدرت که مورد احترام عموم است من دیگر دلم نمی‌خواهد نه چیزی برای تو بنویسم و نه کاغذ تو را بخوانم، خصوصاً خیالات مالیخولیایی که برای هر جوان فامیل [ناخوانا] عیب و ننگ است و حتی برای من شنیدن

آن ناگوار است. من به تو نوشتم تو با این مهملات نمی‌توانی احساسات پدرانه و دوستانه مرا جلب کنی؛ من پسری می‌خواهم که دارای عواطف و ادب باشد. این خیال را هم از سرت دور کن که وقتی من محتاج کمک تو بشوم. پسری که با من این طور بی‌ادبانه رفتار کند نمی‌تواند در قلب من جا داشته باشد.

اگر این افکار جاهلانه را نسبت به پسر من بدهند من باید از خجالت بمیرم. اگر پیش مردم یک مرتبه که پسر برای پدرش این گونه مهملات را می‌نویسد، آن هم اردشیر برای سرلشکر زاهدی اسباب شرمساری است. اگر حقیقتاً معالجه مغزی داری در آنجا به دکترهای متخصص خودت را نشان بده.

پس وقتی ممکن است قلب شکسته و محزون مرا مرهم کرده که پسری خوبی برای خودت اقلأ بشوی. کاغذ قبل تو را مخصوصاً فرستادم که بخوانی و شرمنده بشوی. از این حرفها می‌گذرم. من وظیفه پدری را نسبت به تو انجام داده و تا زنده هستم خواهم داد. از تو متوقع نیستم وظیفه فرزندگی را انجام بدهی تا هر وقت و تا آنجایی که امکان‌پذیر است خرج تحصیل تو از حق ارث تو برای تو ارسال می‌شود. صرفه‌جویی و خرج و برج زیاد هم مربوط به خود شماست زیرا تو اگر عاقل باشی گفتن ندارد، نباشی هم فایده ندارد. اوراقی که پیش پرویز فرستاده بودی بعضی ناقص بود شاید برای شما بفرستد که تکمیل کنید. اگر تهیه بشود دلار ۳۲ ریال می‌خریم، اگر نرسد بازحمت دلار ۶۰ ریال. در هر حال شما بی‌پول نخواهید ماند.

من تصمیم گرفتم برای دیدن تو و مشاهده جهان با عظمت به امریکا بیایم ولی از وقتی که تو شروع به این لاطانات نمودی تردید کردم.

اینکه نوشته‌ای که به بیروت برای تو از حالات و یا صفات می‌نویسم حالا نمی‌نویسم جوابش با خودش است. من برای کسی کاغذ، خودت می‌دانی، نمی‌نویسم، خیلی خیلی کم، و اگر نوشتم می‌خواهم در حد صمیمیت و نزاکت باشد لاغیر. در هر حال خیلی متأسفم و مغمومم که [ناخوانا] می‌شود ولی خوب است تو پدرت را بشناسی و بدانی بیش از تو عقل دارد و بیش از تو شهرت و نیکنامی و اگر میل داری با من دوست باشی این رویه‌ای که انتخاب کرده‌ای درست نیست.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال از آقای بهروز خواهش کردم بعضی چیزها برای شما بفرستد. همچنین گفتم تاریخ ایران را بفرستد [تا] هر وقت فرصت داری بخوانی او| از گذشته ملت و کشور خودت با خبر باشی.

ضمناً لازم بود شما را مطلع کنم که ملت امریکا چون ملت نجیب و اصیل و مخصوصی نیستند فقط روی اصل سرمایه مهم شده‌اند، زیاد به تاریخ و ادبیات

در مورد ^{۱۲۰} ~~۱۲۰~~ ^{۱۲۱} ~~۱۲۱~~ ^{۱۲۲} ~~۱۲۲~~ ^{۱۲۳} ~~۱۲۳~~ ^{۱۲۴} ~~۱۲۴~~ ^{۱۲۵} ~~۱۲۵~~ ^{۱۲۶} ~~۱۲۶~~ ^{۱۲۷} ~~۱۲۷~~ ^{۱۲۸} ~~۱۲۸~~ ^{۱۲۹} ~~۱۲۹~~ ^{۱۳۰} ~~۱۳۰~~ ^{۱۳۱} ~~۱۳۱~~ ^{۱۳۲} ~~۱۳۲~~ ^{۱۳۳} ~~۱۳۳~~ ^{۱۳۴} ~~۱۳۴~~ ^{۱۳۵} ~~۱۳۵~~ ^{۱۳۶} ~~۱۳۶~~ ^{۱۳۷} ~~۱۳۷~~ ^{۱۳۸} ~~۱۳۸~~ ^{۱۳۹} ~~۱۳۹~~ ^{۱۴۰} ~~۱۴۰~~ ^{۱۴۱} ~~۱۴۱~~ ^{۱۴۲} ~~۱۴۲~~ ^{۱۴۳} ~~۱۴۳~~ ^{۱۴۴} ~~۱۴۴~~ ^{۱۴۵} ~~۱۴۵~~ ^{۱۴۶} ~~۱۴۶~~ ^{۱۴۷} ~~۱۴۷~~ ^{۱۴۸} ~~۱۴۸~~ ^{۱۴۹} ~~۱۴۹~~ ^{۱۵۰} ~~۱۵۰~~

در مورد ^{۱۲۰} ~~۱۲۰~~ ^{۱۲۱} ~~۱۲۱~~ ^{۱۲۲} ~~۱۲۲~~ ^{۱۲۳} ~~۱۲۳~~ ^{۱۲۴} ~~۱۲۴~~ ^{۱۲۵} ~~۱۲۵~~ ^{۱۲۶} ~~۱۲۶~~ ^{۱۲۷} ~~۱۲۷~~ ^{۱۲۸} ~~۱۲۸~~ ^{۱۲۹} ~~۱۲۹~~ ^{۱۳۰} ~~۱۳۰~~ ^{۱۳۱} ~~۱۳۱~~ ^{۱۳۲} ~~۱۳۲~~ ^{۱۳۳} ~~۱۳۳~~ ^{۱۳۴} ~~۱۳۴~~ ^{۱۳۵} ~~۱۳۵~~ ^{۱۳۶} ~~۱۳۶~~ ^{۱۳۷} ~~۱۳۷~~ ^{۱۳۸} ~~۱۳۸~~ ^{۱۳۹} ~~۱۳۹~~ ^{۱۴۰} ~~۱۴۰~~ ^{۱۴۱} ~~۱۴۱~~ ^{۱۴۲} ~~۱۴۲~~ ^{۱۴۳} ~~۱۴۳~~ ^{۱۴۴} ~~۱۴۴~~ ^{۱۴۵} ~~۱۴۵~~ ^{۱۴۶} ~~۱۴۶~~ ^{۱۴۷} ~~۱۴۷~~ ^{۱۴۸} ~~۱۴۸~~ ^{۱۴۹} ~~۱۴۹~~ ^{۱۵۰} ~~۱۵۰~~

در مورد ^{۱۲۰} ~~۱۲۰~~ ^{۱۲۱} ~~۱۲۱~~ ^{۱۲۲} ~~۱۲۲~~ ^{۱۲۳} ~~۱۲۳~~ ^{۱۲۴} ~~۱۲۴~~ ^{۱۲۵} ~~۱۲۵~~ ^{۱۲۶} ~~۱۲۶~~ ^{۱۲۷} ~~۱۲۷~~ ^{۱۲۸} ~~۱۲۸~~ ^{۱۲۹} ~~۱۲۹~~ ^{۱۳۰} ~~۱۳۰~~ ^{۱۳۱} ~~۱۳۱~~ ^{۱۳۲} ~~۱۳۲~~ ^{۱۳۳} ~~۱۳۳~~ ^{۱۳۴} ~~۱۳۴~~ ^{۱۳۵} ~~۱۳۵~~ ^{۱۳۶} ~~۱۳۶~~ ^{۱۳۷} ~~۱۳۷~~ ^{۱۳۸} ~~۱۳۸~~ ^{۱۳۹} ~~۱۳۹~~ ^{۱۴۰} ~~۱۴۰~~ ^{۱۴۱} ~~۱۴۱~~ ^{۱۴۲} ~~۱۴۲~~ ^{۱۴۳} ~~۱۴۳~~ ^{۱۴۴} ~~۱۴۴~~ ^{۱۴۵} ~~۱۴۵~~ ^{۱۴۶} ~~۱۴۶~~ ^{۱۴۷} ~~۱۴۷~~ ^{۱۴۸} ~~۱۴۸~~ ^{۱۴۹} ~~۱۴۹~~ ^{۱۵۰} ~~۱۵۰~~

علاقه‌مند نبوده و قسمتهای مادی را بیشتر دوست دارند. تو در ضمن تحصیل در آنجا این نکته را رعایت کن ولی البته ترتیب امریکایی برای قسمت مادی زندگانی خیلی خوب است ولی [در] آنچه مربوط به معنویت و اصالت [است] به تاریخ نیاکان خودمان باید مراجعه کنیم.

فامیل سلامت، من هم از صبح تا شب مشغول کار و گرفتاریم.

[فضل‌الله زاهدی]

[۱۷] و [۱۶-۴۱۱-۴۱۵] از

[۳]

۲۷/۷/۲۱

اردشیر عزیز، کاغذ تو از نیویورک رسید. من به مسافرت همدان بعد به گرگان برای اسب‌دوانی رفته بودم مراجعت کردم. گویا از کاغذ ضمیمه من ناراحت شده بودی؛ من هرچه به تو می‌نویسم یا می‌گویم از روی حکمت است؛ قدری عاقلانه فکر کن می‌فهمی بالاخره من می‌خواهم تو صمیمانه مطیع من بوده و مثل سربازی باشی؛ سرباز در مقابل امر فرمانده خود مطیع بلاشروط است. اگر غیر از این باشد من حاضر نیستم ولی البته وظیفه وجدانی خود را اجرا می‌کنم و خرج تحصیل و عروسی و همه چیز تو را می‌دهم. اما همه اینها یک صمیمیت و یکرنگی و روح اطاعت و دیسپلین نیز لازم دارد. مثلاً تو قهر می‌کنی می‌نویسی دلار نمی‌خواهم، میل داری حمالی و عمله‌گی کنی یا قرض کنی؟ اگر از پدرت نخواهی از کی می‌توانی بنخواهی؟ عمر من خیلی کوتاه‌تر از توست من گاهی فکر نمی‌کنم که تو نام خانواده را حفظ کنی. من هرچه می‌خواهم برای توست. از ما گذشته ولی ضمناً نمی‌خواهم اسباب رنجش مرا فراهم کنی؛ من عادت ندارم و برای این چند روزه عمر هم سبک مخصوص به خودم را حفظ می‌کنم. تو حتماً اگر می‌خواهی همیشه پسر مهربان من باشی تسلیم و مطیع بلاشروط من باش و در هر کاری هم با خود من مشورت کن؛ البته بهتر است.

قربانت پدرت

[فضل‌الله زاهدی]

[۵۶-۴۴۸-۴۱۵] از

[۴]

اردشیر عزیز، کاغذ مفصل اخیر تو رسید از سلامتی تو خوشوقتیم. اینکه تعطیل کرده و مسافرت می‌روی بسیار خوب است. در خصوص تأسیس شرکت فلاحتی که گفته

بودید، مانعی ندارد؛ پس از آمدن به ایران در دهات خودمان یا در خوزستان که فعلاً اراضی به همه کس می‌دهند، یعنی دولت زمین و آب از رودخانه می‌دهد تا زراعت کنند، تشکیل خواهیم داد. شما لازم است وضعیت عملی فلاحت را مطالعه کنید مخصوصاً زراعت موتوریزه [مکانیزه]. هر موقع آقای دکتر آهی آمدند با ایشان ملاقات و از ایشان پذیرایی خواهیم کرد. راجع به اتومبیل حتماً سعی کنید اتومبیل خیلی گران نباشد مثلاً فورد های ۴۹ خیلی شیک است. قیمت دلار و لیره روی تصمیم دولت در تنزل است؛ احتمال دارد خیلی پایین بیاید. تصدیق مدرسه را زود بفرست که دلار برای شش ماه آخر سال خریداری شود. به نظر من فعلاً در خارج از کشور هستی باید چیزهایی بیاموزی که عملاً مفید باشد مثلاً همان طور که نوشته‌ام زراعت با تراکتور و جمع‌آوری غله با ماشین‌آلات، کاشت درخت، انقلاب در نوع زراعت و تهیه دانه‌های روغنی که در دنیا مشتری دارد. شما قدری در مواقع تعطیل در مزرعه‌ها به سر برید بهتر از مسافرت‌های دور و دراز است. خرج زیاد وظیفه یک محصل نیست؛ مطالعه زیاد لازم است. دوستی با دخترها هم باید روی یک قاعده باشد که خدای نکرده پشیمانی تولید نکند. بیلان ماهیانه و شش ماهه خودت تهیه، صورت مخارج و وجوهی که رسیده بنویس تا خودت مراقبت در خرج خود داشته باشی. انشاء... پس از آنکه آمدی تهران و شرکت‌هایی تشکیل دادی و دارای سرمایه مهم شدی آن وقت هر قدر خرج کنی عیب ندارد. قربانت پدرت

[فضل‌الله زاهدی]

[۸۹-۴۴۸-۱۵ از]

[۵]

27 may

اردشیر عزیز، خیلی برای تو نمی‌نویسم؛ نمی‌خواهم بی‌جهت وقت تو [را] که اگر تحصیل کنی بیشتر استفاده خواهی کرد ضایع کنم.

بالاخره ۲ فقره، اولی ۵۶۰ دلار و دومی ۱۴۵۰ دلار، به عنوان ابوالقاسم پول فرستاده شد. وضعیت فرستادن پول خیلی مشکل شده است، از آقای اتابکی خواهش کردم شاید بتواند در حدود ۱۰۰۰، ۱۲۰۰ دلار برای خرید اتومبیل بفرستد. تو خیلی عجله نکن با متانت می‌توانی همه کار بکنی. به نظر من خیلی اتومبیل هست که در بازار سیاه امریکا قیمت زیاد ندارد می‌شود خرید. تو از آنها بخر گرچه امروز مشغول صحبت هستم که یک مرکوری با یک فورد حواله بگیرم در آنجا دریافت کنی، یعنی از قوم [وا] خویشهای خودت امینی‌ها، شاید هم نشود اگر شد تلگراف می‌کنم. مثلاً تو می‌خواستی ۲۳۰۰ دلار یک اتومبیل شورلت یا شبیه آن بخری. این صلاح نیست زیرا قیمت اینها در کارخانه چیست؟ اگر بنا بشود این گونه اتومبیل‌های بی‌ربط را به این قیمت آدم بخرد خیلی اشتباه

است. اگر خبر رسید که پول برای شما ارسال می‌شود و موضوع اتومبیل به آقای امینی هم حل شد فوراً تلگراف می‌کنم.

در نظر داشته باش خرج ماهیانه زیاد نشود چون از خارج دلار تهیه شده و دلار امروز در تهران ۶۰ ریال است.

دیگر اینکه دولت ایران می‌خواهد شاگرد به امریکا بفرستد. اگر صلاح بدانید شما و ابوالقاسم را می‌توان جزء اجزای شاگردهای دولتی کرد ولی عیبش این است که باید سالها برای ارتش کار کنید و افسر بشوید؛ نظریه خودتان را بنویسید.

من فعلاً رئیس بازرسی کل هستم و دفترم در وزارت جنگ است. بازرسی ناحیه و ریاست عالییه باشگاه را هم دارم. خیلی مشغول هستم، نمی‌توانم استراحت کنم. تو فکر سلامت خودت و تحصیل خودت باش زیرا از همه لازم و واجب‌تر است؛ و خواهشی که از تو دارم فکر لاغر شدن نباش زیرا مرد باید با ورزش البته در حد اعتدال خوش‌هیکل بشود و معلوم نیست چاقی مرد بلندقد هم بد باشد. به علاوه، این عبارات زنانه است و آنها هستند [که] دوست دارند الگانت^{۳۳} باشند. از طرفی هزارها مردهای احمق روی این اصل زندگی خود را فدا کرده‌اند، یکی از آنها احمدشاه بود که رفت لاغر بشود در مدت ۴ ماه مرد. مردی که کار می‌کند چاق نمی‌شود خصوصاً ورزش هم بکند. فامیل همگی سلامت هستند.

قربانت پدر تو

[فضل‌الله زاهدی]

[۲۹-۴۱۱-۱۱۵ از]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

[۶]

رتال جامع علوم انسانی

از پاریس

اردشیر عزیزم، تلگراف کردم برای تو بلیط از تهران بفرستند. تا آمدن تو من به سوئیس خواهم رفت و در آنجا منتظر تو خواهم بود. چون آمدن من فعلاً اشکال داشت این بود که تو را خواستم بیایی. بلیط که رسید به من تلگراف کن چه روز خواهی آمد. البته سه چهار روز پس از حرکت خود با اینکه خرج آمدن و رفتن تو خیلی بود مع‌ذالک برای اینکه تو را ببینم و خواهش تو هم انجام شده باشد با کمال میل قبول کردم؛ بقیه صحبتها انشاءالله حضوری. امیدوارم برای سال آینده تو در ایران باشی که کارهای خودت را

۳۳. خوش‌هیکل، خوش‌تیپ



اردشیر زاهدی در حالی که زانو زده، دست محمدرضا را می‌بوسد | ۱-۲۲۹۹-پ

درست کنی. من هم راحت بتوانم آزاد زندگی کنم، چون تقاضای بازنشستگی کردم؛ اگر هم بخواهم کار قبول کنم ممکن است جزء اجزوا سنا یا وکیل بشوم. بیشتر زحمت نمی‌دهم.

قربانت پدرت

[فضل‌الله زاهدی]

[۲۳-۴۱۱-۱۱۵ز]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

[۷]

اردشیر عزیزم

نیمسار سیهد یزدان‌پناه و آقای پیرنیا^{۳۴} با اعلیحضرت همایونی به امریکا می‌آیند؛ آدرس شما را دادم، شاید هم در آنجا بتوانی اگر به آن حدود آمدند ملاقات بکنی. چند چیز ناقابل برای تو فرستادم، البته توسط معارفی برای شما می‌فرستم. پول تحصیلی تو را هم همین دو روزه برات می‌کنند. من خیلی گرفتارم؛ فعلاً امور شهربانی کل کشور را

۳۴. حسین پیرنیا (مؤمن‌الملک)، پدر بزرگ اردشیر زاهدی

اعلیحضرت همایونی به من محول کرده‌اند.

تلگراف کردم تاجی^{۳۵} بیاید، هما بماند تا تو با او بیایی. فعلاً اتومبیل لازم نیست بخری من اتومبیل خودم را به تو می‌دهم. اگر بدانم کی خواهی آمد ترتیب آن را می‌دهم که برای دوشنبه به سوئیس بیایم؛ با هم مراجعت کنیم. قصد سناتوری من هم قطعی شد، یعنی اعلیحضرت قول دادند در مراجعت فرمانش صادر بشود.

قربانت پدرت

افضل الله زاهدی

۲۵ و ۲۴-۴۱۱-۱۱۵ از

[۸]

سوم آذر

اردشیر عزیزم، حالا شدی آدم حسابی، سرباز و وظیفه‌شناس مطیع بی‌چون و چرا در مقابل پدرت. من هیچ‌وقت بد تو را نمی‌خواهم. عقل و تجربه من هم خیلی بیش از توست، یعنی تو وقتی به سن و سال من رسیدی شاید از من بهتر شوی پس قبل از اینکه به رشد حقیقی و واقعی بررسی اطاعت امر پدرت را کورکورانه بکن و بدان هم سعادت و هم شرافت در این کار است. من آنچه دارم و خواهم داشت آنچه بخوام سعادت و سلامت برای توست ولی من جز اطاعت و احترام از تو چیزی نمی‌خواهم. من قطعاً صلاح خودم و تو را بهتر رعایت می‌کنم. به هر حال هرچه خواهی برایت می‌فرستم. امسال حال مالی من خوب نبود به هر ترتیبی شده برای تو آنچه حداقل لازم داری می‌فرستم. انشاءالله برای سال آینده نزد تو خواهم آمد که بلکه تعطیل تابستانی را با هم باشیم. وضعیت تهران تو الحمدلله خوب است؛ منزلت که دارای یک زیرزمین، آب‌انبار، طبقه اول سالن، سالن نهارخوری با یک هال بسیار خوب، طبقه بالا یک اطاق خواب با اطاق استراحت یک اطاق آفتاب‌روی قشنگ دیگر با یک ورنده^{۳۶} حمام و توالت، طبقه بالا روی تراس دو اطاق جای کلفت و جای رخت، جلو در جای نوکر و اتومبیل. بسیار قشنگ شده است. در اصفهان هم یک ملک ۱۸۰ هزار جریب در کنار زاینده‌رود با عمارت زیبایی، بیشه باغ برایت خریده‌ام. البته با کاشانی یک معامله کردیم؛ قدری از املاک همدان را به ایشان واگذار کردم. ولی به نظر من بهترین محل برای تو علاوه بر

۳۵. تاجی اتحادیه (تاج‌الملوک)، همسر دوم فضل‌الله زاهدی و دختر حاج رحیم‌آقا اتحادیه قزوینی سرمایه‌دار معروف بود. فضل‌الله پیش از رفتن به اروپا از او جدا شد. (برگرفته از کتاب زندگینامه سپهبد زاهدی، ص

یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام
 یادگارِ عزیزانِ کرام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 دانشگاه علامه طباطبائی
 مرکز مطالعات و تحقیقات فلسفی
 و فقهی
 شماره ۱۵۹
 اردیبهشت ۱۳۸۸
 تهران

خوربند، قره‌بلاب و دمع است. و ملک اصفهان انشاءالله خودت که آمدی هرچه می‌خواهی بکن. مریضخانه (بیمارستان) زهرا زاهدی^{۳۷} در دمع خیلی خوب شده. آنها که دیدند گفتند در همدان به این خوبی مریضخانه نیست. اتفاقاً یک دکتر بسیار خوب پیدا کرده‌ام که اهالی خیلی از او راضی هستند. امسال در ۵ ماه بیش از ۶ هزار مریض معالجه شده. مردم خیلی راضی هستند، اما خیلی هم خرج کرده‌ام. برای بیمارستان چراغ برق، یخچال حتی رادیو فرستاده‌ام. به قدر پنج شش هزار تومان دیگر خرج دارد که بهترین بیمارستان شود.

راجع به نمایندگی کارخانجات فلاحی بد فکری نیست. گویا دولت هم خیال دارد ماشین‌آلات فلاحی وارد کند. اگر کمپانی طرف تو خیلی معروف و خوب باشد، البته به توسط تو وارد خواهیم کرد ولی نمایندگی که گرفتی داداش [پری؟] را می‌گذاریم و یک مغازه خوب می‌گیریم. او از طرف تو کار بکند به او هم حقی می‌دهیم. خودت انشاءالله باید کارهای املاک و قراء را اداره بکنی و من راحت عقب کار خودم یعنی راحتی خودم بروم. انشاءالله وقتی آمدی در حصارک هم آپارتمان خیلی قشنگی برایت با سلیقه خودت درست می‌کنم. فعلاً یک اطاق خیلی راحت در وسط باغ ساختم با روشویی و دوش. اطاقش هم خیلی عالی است، به قول فرنگیها آن شامل هم نهارخوری است هم سالن. یک ایوان قشنگی هم دارد. من حالا فکر تو هستم و کارهای تو را درست می‌کنم که وقتی آمدی راحت باشی و آن وقت نوبت توست که پدرت [را] راحت کنی. انشاءالله یک دختر ایرانی خوب و فامیل محترمی که هیچ‌گونه عیبی نداشته باشد برایت می‌گیرم که به کل خانواده زاهدی [ناخوانا] شود.

قربانت پدرت زاهدی

[در حاشیه:] در خصوص اتومبیل هم فورد مرکوری هرچه صلاح بدانی من حاضرم اما سعی کن از دست اول خریداری کنی.

[۷۷ و ۷۶-۴۴۸-۱۱۵ از]

[۹]

پسر عزیزم

دو کاغذ تو رسید. از سلامتی خوشحال شدم. به تو نوشتم که شرکتی در همدان به نام شرکت کشاورزی حکمتیان دایر نمودیم و می‌خواهیم همان‌طور که تو می‌گفتی کار جمعی یعنی با تعداد زیاد تراکتور و اسباب فلاحی برای مالکین و رعایا شخم کنم

^{۳۷} این بیمارستان به نام مادر فضل‌الله زاهدی نامگذاری شده بود.

اکنیم، درو کنیم و بکاریم، پس لازم است تو در این خصوص (اتود)^{۳۸} بکنی و خودت را برای چنین کاری حاضر نمایی. ما مشغول مذاکره هستیم که از کمپانی کیس (kese) تراکتور بخریم. نماینده آن در ایران آقای باتمان قلیچ است و می‌خواهد شما را به کمپانی معرفی کند که در آنجا بعضی مطالعات را در آن کمپانی بکنید. برایم بنویس آیا لازم است یا خیر؟ به نظر من لازم است که تو از مکانیک و وضعیت این سیستم و مارک تراکتور اطلاع داشته باشی. در هر حال خیلی لازم است. اول بدانید در قیمت مکانیک و اسبابهای آن چطور است و چطور باید عوض شود و عمل شود دوم باید بدانید مقدار شخم و ترتیب بذر و غیره و غیره مطلع باشی.

دستور دادم دلار تحصیلی شما را بفرستند. هنوز تاجی در لندن است. هما هم تا سال آینده در لوزان می‌ماند تا ببینم بعد شما هم می‌آید چه می‌شود.

قالیچه و اسباب برای تو همین هفته فرستاده می‌شود. من هم تا اوایل آبان ماه برای باز شدن مجلس سنا در تهران می‌مانم. بعد به سوئیس می‌روم که معالجه خود را تمام کنم. برای تو خواهم نوشت که چه باید بشود. تو هر چه می‌توانی سعی کن که عمل زراعت موتوریزه [مکانیزه] را بیاموزی. این کار از هر چیز بهتر است و تو می‌توانی خدماتی به کشور و فامیل خودت بکنی.

قربانت پدرت برود

{فضل‌الله زاهدی}

{ ۱۴-۴۱۱-۱۱۵/ز }

[۱۰]

اردشیر عزیز

کاغذ مورخه ۱۹ oct شما رسید. همان طور که خواسته بودی قیمت آن از قرار ۵۷ به آقای سیف ناصری داده خواهد شد. قیمت دلار هم در تهران تنزل کرده؛ احتمال می‌رود باز هم پایین بیاید. در هر حال مشغول اقدام هستم. در خصوص اتومبیل فورد گفتم آقای امینی تلگرافی می‌نمایند. همه فامیل سلامت هستند. چون تو مرد هستی و باید شخصیت داشته باشی چرا از دیر رسیدن کاغذ و جواب، خودت را ناراحت می‌کنی؟ مرد در زندگانی خود باید دارای تهوّر و شجاعت و قدرت باشد نه ضعیف‌النفس. ضعیف‌نفس کار خانمهاست نه مردها. مخصوصاً مردی که دارای آتیه درخشان بخواد باشد و برای کشور بخواد کار کند. تو که اینقدر سست‌عنصر و رقیق‌القلب هستی چطور

۳۸. مطالعه، پیش‌طرح، تمرین

می‌خواهی در یک مملکتی که پر از آشوب است مبارزه کنی در هر حال قلب قوی لازم است.

از فقدان آقای مؤتمن‌الملک همه متأثر شدند ولی نام نیک آن برای فامیل ما و خودش باقی است. تو باید انشاءالله درس بخوانی و عاقبت در ایران جای پدرت و پدربزرگت را بگیری. هما جان مشغول درس خواندن است. دیروز هم خانم عشرت‌السلطنه و خالات آمده بودند منزل ما؛ هما مشغول پذیرایی بود، مثل یک دختر خوب. همه را مفصلاً برای تو می‌نویسم.

قربانت پدرت

[زاهدی]

[۲۲ و ۲۱-۵۶۳-۱۱۵ از]

[۱۱]

۶ دی ۱۳۲۸

اردشیر عزیزم

چند روز است گرفتار و انتظار تشریف‌فرمایی را دارم و خود من هم برای خرابی اوضاع شهربانی روز و شب گرفتارم؛ اگر در کاغذ نوشتن تأخیر می‌شود اهمیت نده. کاغذ تو با عکسی که در حضور اعلیحضرت برداشته بودی رسید؛ خیلی خوشوقت شدم که تو پسری هستی لایق و قابل، امیدوارم که سلامت و زنده بمانی نام خانوادگی زاهدی را نگاه بداری.

در خصوص هما تو بی‌جهت عصبانی نشو؛ بالاخره هما نام زاهدی نخواهد داشت و بالاخره خوب یا بد باید شوهر کند^{۳۹}، اگر شوهرش مطابق میل تو بود که فیها و الا به ما ربطی ندارد؛ تو فقط باید خوب باشی که خانواده و فامیل زاهدی را خوشنام کنی. من از تو خواهش دارم بی‌جهت غصه نخور و فکر درس و کارت باش. پسرم زود به تهران، ایران بیا مرا از زحمت راحت کن. در باب اتومبیل تو می‌دانی که من هرچه دارم مال توست، اما چون فعلاً اتومبیل لینکلن در سوئیس مانده و فروش نرفته، دیگر استطاعت خرید دو اتومبیل را ندارم. اگر بتوانی آن را در سوئیس بفروشی، از قیمت خرید هم کمتر باشد اهمیت ندارد، آن وقت یک اتومبیل در آنجا بخری حرفی است حسابی، و الا نمی‌شود دو اتومبیل لینکلن داشته باشیم. [ناخوانا].

۳۹. هما زاهدی، دومین فرزند فضل‌الله زاهدی دو بار ازدواج کرد. مرتبه اول با حسین اتحادیه که به جدایی انجامید، و بار دوم با داریوش همایون وصلت نمود.



فضل الله زاهدی در مراسم اولین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در میدان مخیرالدوله | ۳۶-۱۱۵-ز |

امسال از املاک همدان در حدود ده هزار تومان بیشتر عاید نشد؛ تقریباً باید با قرض زندگانی کنیم ولی باز هم ما راضی هستیم، تو سلامت هستی خود من حالم بحمدلله خوب است. بقیه کارها درست می‌شود. پیراهن‌ها [ناخوانا] قشنگ تو رسید ولی لباس و عکس هنوز نرسیده که انشاءالله می‌رسد. بعد از تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی مفضل از حال خودم می‌نویسم.

از حال و زندگانی خودت مفضل بنویس و کاری بکن که چند ماه در خصوص زراعت موتوریزه [مکانیزه] مطالعه بکن من به انتظار تو هستم قربانت می‌روم.

[فضل الله زاهدی]

ادی جان، تو هم می‌نویسی عصبانی نشوم، من به شرطی قبول می‌کنم و قول می‌دهم تو هم خونسرد و با عزم و اراده قوی باش، چون مرد باید این طور باشد. نمی‌دانم فرش و اسبابهای تو رسیده یا خیر. اگر نرسیده البته خواهد رسید. تمام فامیل سلامت همه به وجود تو افتخار می‌کنند.

قربانت

[فضل الله زاهدی]

[۳۲-۴۱۱-۱۱۵ از]

این کاغذ سومی است که از تو می‌رسد. در این کاغذها فحش ناسزا به مردم می‌گویی و هیچ خجالت نمی‌کشی که اقلأً حق نداری به مردم فحش بدهی. ثانیاً در کاغذ من این گونه کلمات مستهجن لایق من نیست که تو می‌نویسی. من از روزهای اول صد در صد می‌دانستم و برای من مسلم بود که تو پسر تحصیل‌کرده و فاضلی نمی‌شوی (اگر به همشاگردیها و همقدمهای خودت به طور عموم نگاه کنی خواهی دید که راست می‌گویم؛ زبان دانستن علم نیست. اغلب ساشورهای *chasseur*^{۴۰} میهمانخانه‌های اروپا سه چهار زبان می‌دانند ولی بیچاره‌ها باید پادو هتل باشند) ولی من فکر می‌کردم تو دارای قلب خوب و صفات حمیده و جوانمردانه هستی و خیلی بانزاکت و شریف هستی و شاید بتوانی نام خانواده زاهدی را حفظ [کنی] و بزرگ خانواده شوی. حالا می‌بینم خیالات مالیخولیایی تو از همه جلوتر و متأسفانه آنکه بدون نزاکت و ادب و فهم است.

من هیچ وقت خیال نکردم تو خوب بشوی و به من کمک کنی، خدا آن روز را نیاورد که من محتاج بشوم که کسی به من کمک کند. مرگ برای من بهتر است که خیال کنم محتاج به کسی هستم. بیچاره، اگر کار کنی در امریکا خیال می‌کنی حمالی برای تو و فامیلت شرافت دارد. تو اگر آدم باوجدانی هستی چند دقیقه فکر کن ببین کدام پدر به قدر من نسبت به پسرش مهربان و دوست بود.

نتیجه آن همه احساسات شرافتمندانه و مردانه من است [که] برای من این طور کاغذ می‌نویسی؟ کاغذ تو را مجدداً فرستادم بخوان و خجالت بکش. هیچ کس به پدرش این کاغذ را نمی‌نویسد. فامیل من همه با ادب و بانزاکت اگر تمام معایب را دارند. فامیل آقای مؤتمن‌الملک هستی تو این ادنی را در کجا آموختی. من به تو اجازه نمی‌دهم آنطور کاغذ بنویسی. تو از من هستی؟ عجول، خودخواه و بی‌ادب! در صورتی که وقتی تو از بیروت آمدی اتومبیل برایت تهیه کردم. هر نوع مخارجی که برای محصل زیادی است از تو مضایقه نکردم. هنگام حرکت به بیروت و از آنجا به امریکا و از روز ورود امریکا تا به حال آنچه ممکن بود برای تو تهیه [کرده] و فرستادم، قبل از آن را نمی‌گویم. حالا اگر چند روز اتومبیل از نقطه نظر دلار تأخیر شد دنیا آخر و تو به خودت حق دادی هر مزخرف می‌خواهی به من و فحش به مردم را بنویسی. اینها بدبختی من است؛ تو تقصیر نداری. در هر حال خوب حق پدری مرا دادی! خدا عاقبت تو را به خیر کند! بالاخره غیر از پولهای خودت از تهران بردی ۶۰۰ دلار نراقی ۵۶۰ دلار وسیله ابوالقاسم ۵۰۰ دلار مستقیم ۱۴۵۰ دلار به اسم ابوالقاسم بابت قیمت فرش برای خرید اتومبیل که قرار است

۴۰. نوکر یا پادوی هتل؛ املائی درست کلمه به این صورت است: *chasseurs*

اتابکی بفرستد ۱۰۰۰ الی ۱۳۰۰۰ | احتمالاً ۱۳۰۰ | دلار میل ندارم تو بنویسی و من پول بفرستم؛ هر وقت هم تذکره تحصیلی تو آمد باز دلار تهیه و ارسال می‌شود. تحصیل هم می‌خواهی بکن نمی‌خواهی نکن.

مناسبات من و تو مربوط به خود تو بوده و هرچه که مربوط به ادب و نزاکت بوده صبح از ساعتی که بی‌حیایی و بی‌انصافی تو را حس کردم و می‌کنم توقعی از تو نداشته و ندارم.

[فضل‌الله زاهدی]

[۱۳-۴۱۱-۱۱۵-از]

[۱۳]

[۱۳۳۳]

پسر عزیزم، رفتی و پدر پیر خود را در بین هزاران دوست و دشمن گذاشتی، مسائل خانوادگی و خصوصی را، حیثیت و آبروی پدرت را به امور مهمه کشور آن هم کشوری که حقاً من و تو نجات بخشیدیم داخل کردی. ۲۵ [سال] زحمت پدری که مثل یک دوست با تو رفتار کرد و از هیچ چیز درباره تو کوتاهی نکرد به هیچ شمردی تمام اینها برای من غیرقابل تحمل بود ولی از چون تو پسری که باید بمانی و چراغ خانواده به نام تو روشن باشد نگذاشتم. چگونه در اروپا به عیش و عشرت نشستی و پدرت را در رنج و زحمت تنها گذاشتی؟! من به تمام ناملاایمات تن دادم و از میدان مبارزه تا این ساعت فاتح بیرون آمدم بالاخره نفهمیدم آن جوان زحمتکش و فداکار چه شده که برای چاقی مشغول معالجه یا ماساژ است. به هر حال، اردشیر، قدری عقل و منطق را در کارها هادی خود قرار بده، اعصاب من تحمل این همه صدمه و ناراحتی را ندارد، حتی ممکن است از خدمت به مردم و کشور معذرت خواسته و کنار بروم. اگر میل داری در اروپا بمانی بنویس بدانم. میل داری به وطن خود برگردی برگرد، میل داری مثل ناجیان و سربازان میهن رفتار کنی بکن، میل داری حرف خاله‌زنکها را راهنمای زندگی خود قرار بدهی بده. حالا بحمدالله بزرگ و گبیر شده‌ای ولی همین قدر به تو بگویم خدای بزرگ نخواهد و نکند که من به کسی محتاج بشوم، حتی به تو که یگانه پسر من هستی. من اگر بتوانم مورد کارهای مهم و خدمات تاریخی به کشور بشوم شادم ولی دیگر خیلی به زندگانی خود علاقه‌مند نیستم خصوصاً حالا که تقریباً علیل شده و غیر از پادرد و دست شکستن اغلب برای کمی ویتامین مریض می‌شوم. سینه‌درد دارم، گوش درد دارم اما بدان مثل آهن و فولاد تحمل شدائد می‌کنم.

امروز در سنا رأی اعتماد گرفتم؛ فردا از مجلس قرار است بگیرم. پس فردا به همدان

برای جشن بوعلی^{۴۱} می‌روم. آنچه خدا بخواهد می‌شود با همه بی‌محبتهای تو آرزوی دیدار تو را دارم چون تو نور دیده و قوت قلب منی، امیدوارم که در کمال سلامت و سعادت و خوشی روزگار را بگذرانی و بی نیکنامی زنده بمانی.

قربانت پدرت

[فضل‌الله زاهدی]

[۴ تا ۱-۱۸۱-۱۱۵ز]

[۱۴]

اردشیر عزیز، تأثر و تأسف از حرکت تو غیرمنتظره بود. ضمناً از رفتار اخیر تو که خیلی باعث تعجب من شده و واقعاً در بین مردم خجل و شرمنده شدم از همه بیشتر باعث عذاب روحی من گردید. با اینکه خودت باید بدانی که تاجی فعلاً ناموس تو و پدرت هست اساساً من که پدر تو هستم و حق هم دارم آیا در خصوصیات تو وارد شدم که تو در زندگانی شخصی و خصوصی من وارد می‌شوی. من به تو هیچ ایراد نگرفتم چرا به منزل شوهر مادرت رفتی یا دخالت در امور مربوط به خود تو وارد نشدم. تو تصور می‌کنی این حرکات باعث اهمیت و شخصیت پدر تو و خود تو می‌شود؟ لا والله، کسانی که تو را تشویق به این مهملات می‌کنند دشمن تو و من هستند. رفتار تو نقل مجلس خیاط و دلاک، روزنامه‌نویس در دربار تا بازار شده بود. من نمی‌توانم بفهمم که این بدنامی و افتضاح تا کجا باید برود! ما آمدیم جان به کف گرفتیم، کشوری را نجات دادیم حالا روی اعمال خاله‌زنانه باید اسباب مسخره خاص و عام گردیم. حقیقتاً این رویه با پدری که راجع به تو در هیچ چیز مضایقه ندارد جای بسی تأسف است و بس. و همچنین بهتر است تو احترام چون من پدری که بین عده کثیری دارای اهمیت [و] احترام نگاه نداری؛ چرا مرا پدر خودت می‌خوانی. خداحافظ

[فضل‌الله زاهدی]

[۳۱-۴۱۱-۱۱۵ز]

[۱۵]

[۱۳۳۴]

اردشیر عزیزم، با یک دنیا تأثر از دوری تو تهران را ترک [گفتیم] و شب به بیروت رسیدیم. زهدی، اختر سه چهار روز حرکت خود را عقب انداختند. حال من بهتر است.

۴۱. اشاره به مراسم هزاره ابوعلی سینا در همدان که در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۳۳ برگزار شد.

۲ یا ۳ روز دیگر به سمت رُم می‌رویم. جای شما اینجا خالی است. امیدوارم که خوش و خرم بوده سلامت [و] با سعادت باشی. ادی جان، کمی دیرتر بیا و علت نماندن خودت را به شاه بگو. بعد اگر امر دادند مجدداً مراجعت می‌کنی. خیلی عصبانی و ناراحت خودت را نکن. والله برای من این سفر نعمتی بود و خیلی خوب بود، خدا خواست؛ همیشه خدا با ماست. دست تقدیر به نفع من کار می‌کند. تو جوان هستی باید در کار باشی با عصبانیت کار درست نمی‌شود. به کشور و شاهنشاه خدمت کن؛ هر پستی فرمودند قبول نما، زیاد هم بد نیست. حتماً به من اطلاع بده اگر اتومبیل تو نمی‌آید یک اتومبیل در ایتالیا تهیه کنم بی‌اتومبیل نمی‌شود در اروپا زندگانی کرد. راجع به منزل و اسبابها آنچه متعلق به من است چیز قابلی نیست؛ تاجی نفتالین می‌زند و مثل همیشه در صندوق می‌گذارد. راجع به منزل هم همان طور که گفتم اجاره بدهی؛ تاجی به خانه ناصری که خرید می‌رود. از اثاثیه اطاق خواب و اطاق جلو هرچه خواست ببرد در هر حال تا در خانواده ماست نسبت به او بی‌احترامی نشود.

اتومبیل فوراً شکاری را هم به ایشان بدهید داشته باشد، با یک شوfer طرف اعتماد. دیگر به تو سفارشی ندارم. تنها نباش، احتیاط کن، مردم بی‌شرفند. خیلی خیلی احتیاط کن. که من و تو یار و یآوری جز خدا نداریم، چراغ خانواده زاهدی هستی ما دیگر پیر شده‌ایم بعدها باید تو نام خانواده را حفظ کنی. باز هم به تو سفارش می‌کنم عصبانی نباش؛ مرد متین و با حوصله همیشه فاتح است؛ نه احساساتی، نه عصبانی. از دور روی ماهت را می‌بوسم.

قربانت پدرت

[فضل الله زاهدی]

[۲۸-۴۱۱-۱۱۵ز]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
[۱۱۶]
پرتال جامع علوم انسانی

[۱۱۳۳۴]

اردشیر عزیزم

هیچ خبری از تو نداشتم. در این چند روز حال من بهتر شد. امیدوارم سلامت و سعادت‌مند باشی. امروز سه‌شنبه به ایتالیا می‌روم. چند روز آنجا خواهم ماند. از حال خودت و تصمیمی که داری برای من بنویس. شاید در ایتالیا و سوئیس یک هفته تا ده روز بمانم. بعد به آلمان برای معالجه بروم. تو سعی کن با خوشی و رضایت اعلیحضرت مرخصی بیایی نه با عصبانیت. کاری که شده شاید به صلاح من بود. بعد هم قدر مرا خواهند دانست، گرچه دیگر من به هیچ قیمتی حاضر به خدمت نخواهم بود و اصلاً میل



اردشیر زاهدی، شهناز زاهدی و فضل‌الله زاهدی | ۳-۱۴۲هـ.ق |

برگشتن به ایران را ندارم. روی هم رفته این پیشامد برای سلامت و بهبود حال من خیلی خوب است و خدا خواست. فقط می‌ترسم اشخاص بی‌شرف دور شاهنشاه را بگیرند و کارها را خراب کنند، من که از این دولت و این چند نفر که با هم هستند چیزی نمی‌فهمم آن هم رئیس دولت مریض^{۴۲} خدا عاقبت را به خیر کند و خدا ایران را حفظ. پیش وجدان خود راضی و راحت هستم. سعی کن یار افشار زودتر معامله زمین را تمام کند و پول آن را تبدیل به ارز کرده برای من بفرستد بلکه بتوانم مدتی در اینجاها زندگانی کنم و مجبور به مراجعت نباشم. دستور برای راحتی تاجی بده که محترم بماند. شنیدم احمد هم نوکر خوبی نمانده. نوکر خوبی نگاهدار دزد نباشد. ترتیب حقوق باغبان اس [اوستا] نجف و نوکری که خودت داری بده. اگر منزل را اجازه ندادی حیاط کوچک را بگو آقا حسن بیاید بماند و حیاط پشت را هم هما به هر کس می‌خواهد اجازه بدهد. ضمناً از آقای معقول خواهش کردم بفرستد عمارت ما که حالا سه حیاط شده تفکیک کند که در قباله بنویسند و حسابهای علیجده بدهند. قربان ادی عزیزم، خودم [فضل‌الله زاهدی]

[۹-۴۱۱-۱۱۵از]

۴۲. منظور حسین علاء است که از فروردین ۱۳۳۴ تا فروردین ۱۳۳۶ مقام نخست‌وزیری داشت.

فرزند عزیزم اردشیر

نمی‌دانم چه می‌کنی و چه می‌خواهی بکنی. توسط اختر به شما در بیروت کاغذ نوشتم و خواستم نگران من نباشی؛ این مسافرت و حرکت من از طرف خدا و شانسی بود زیرا اگر یک ماه دیگر من ادامه می‌دادم حتماً مریض سخت می‌شدم چون اعصاب من به کلی ناتوان شده بود و ناملايمات هم مزید بر علت بود. پس آنچه مقدر بود و خدا خواست صلاح آن بوده ولی من میل دارم آنچه اعلیحضرت به شما امر می‌دهد اطاعت کنی. من عمر خود را کرده‌ام تو باید زندگانی کنی و انشاءالله در مقابل خدمت به میهن و شاهنشاه مقام عالی پیدا کنی. چرا اینقدر عصبانی و ناراحت هستی؛ همان طور که گفتم صلاح و مصلحت بود که من کنار بروم بدون ذره‌ای دلتنگی. و کلاً در اعلیحضرت یک موضوع را نباید فراموش کنی که اگر نزدیک به شاهنشاه باشی اقلأً گاهی می‌توانی اموری [که] برخلاف مصلحت باشد به ایشان عرض کنی. اینها که در عهد مصدق همه فراری بودند یا بندگی مصدق را قبول کرده بودند حالا راه به مقام و بارگاه سلطنت پیدا کرده و خواهند کرد. خدای نکرده مبدا خیانت کنند. من تصور می‌کنم دیگر به ایران برنگردم و این چند روز عمر، اگر در قسمت مالی لنگ نشود کارم، دور از سیاست زندگی کنم. مگر اعصاب و حال انسان چقدر می‌تواند تحمل کند در هر حال تو باید بمانی و نام فامیل را حفظ کنی و حتماً کشور ما باید شاه داشته باشد و هیچ پادشاهی از اعلیحضرت فعلی بهتر نیست و وظیفه تمام ایرانیها حفظ شاه و تاج و تخت است. تو اگر اولاد صدیق و مطیع من هستی هرچه اعلیحضرت امر می‌دهد گوش کن و هر کاری هم به شما فرمودند قبول بنما. اگر خواستی بعد یک ماه مرخصی بگیر بیا ببین. فعلاً که من در ایتالیا مشغول معالجه هستم. شاید مدتی هم در | bono | برای آب معدنی بمانم، گرچه حالا قدری سرد است، اگر ممکن بود بعد از دو سه هفته؛ ولی در هر حال به هامبورگ نمی‌روم؛ شنیدم آنجا کمونیستها انتظار مرا دارند. اگر بروم در یک بیمارستان و یک چندروز برای معاینه می‌مانم. باز تأکید می‌کنم که آنچه می‌توانی به شاه خدمت کن. یقین دارم از تو صمیمی و صدیق‌تر کسی را ندارد؛ حقیقتاً تنهاست. اینها که دورش جمع می‌شوند صدیق نیستند مثل اینکه دو سال پیش بودند و هیچ گونه خدمتی نکردند.

تو باید عوض من در خدمت شاه دامن مردی و همت به کمر بزنی و خیلی دقت کنی در رفت و آمد و در مهمانیها، شاه نباید تصور کند که دیگر کارها تمام شده. این طور نیست؛ من خیال می‌کنم استخوان لای زخم زیاد است | او کسی که بتواند خدمت مهمی بکند به نظر من نمی‌رسد. اگر اعلیحضرت ده نفر فدایی و خدمتگزار صدیق داشته باشد بهتر از ده لشکر است |، آن هم لشکری که اطمینان کامل در داخل آن نباشد.

مگر اینها نبودند که به پتوی مصدق السلطنه خود را بسته بودند؟ حالا همه شاه‌پرست شدند! اعلیحضرت همایونی هر قدر عاقل و فهمیده باشند تجربه ندارند و یقین گول می‌خورند؛ باید نگذاشت. در سیاست داخلی و خارجی خیلی باید مواظب بود. از همه مهمتر حفظ جان شاه و مواظبت به اینکه اشخاص بی‌شرف و متملق حقه‌بازی به درگاه شاه راه نیابند. تو اگر بتوانی خدمتی در این راه به شاه بکنی اولاد خوبی برای من و خدمتگزار خوبی برای شاه و کشور هستی.

خیلی مفصل شد. خانه‌ها را اجاره بده و پولش را بگو به من برسانند. قیمت زمین را هم بعد از رفع صد و پنجاه هزار تومان قرض من به بانک بفرست. خدا رحم کرد قیمت زمین بالا رفت و الا این قرضها را چطور می‌شد داد. البته پنجاه شصت هزار تومان بدهی را به بانک بده چون نزدیک به این مبلغ با من حساب دارد و من بدهکارم.

اگر پول کم آمد قسمت پایین باغ حصارک را بفروش؛ مال دنیا برای دنیا است، غم و غصه ندارد؛ خدا بزرگ است. راستی در خصوص مقدم^{۳۳} در روزنامه‌ها خواندم جعل کرده‌اند. [ناخوانا] آن روزها که ما منزل او را ستاد خود کرده بودیم من که خجخل می‌شوم. البته اگر دزدی کرده باشد حرفی نیست ولی امینی یا او دشمن است اگر توانستی کمک حقه به او بکن که او به شاه و میهن خود خیلی خدمت کرده. دیگر زحمتی ندارم. صورت تورا می‌بوسم. قربانت پدرت

[فضل‌الله زاهدی]

[۶ و ۵-۱۸۱-۱۱۵ز]

[۱۸]

ادی عزیزم، قربانت بروم. قربانت بروم. دیروز وارد ژنو شدم صبح حالم بهتر شد؛ مثل جواب کاغذ مفصل تو را از رم دادم. دیروز وارد ژنو شدم صبح حالم بهتر شد؛ مثل آنکه هوای سوئیس برایم بهتر بود. فردا نزد پرفسور میکلم می‌روم. بعد از دو سه روز به آلمان می‌روم. اینجا که وارد شدیم پلیس اطلاع پیدا کرد و رئیس کاراگاهی ژنو آمد نزد ناصری^{۴۴} گفت هر فرمایشی باشد حاضریم و هر چه می‌خواهید بگویید. من گفتم بگویید کاری ندارم و [ناخوانا] ولی خود آنها احتیاط کردند و یک پلیس مخفی در داخل هتل گذاشتند و یک نفر پلیس اونیفرم نیز بیرون مواظب است و خواهش کردند هر کجا می‌روم به آنها اطلاع بدهم تا پلیس و اتومبیل عقب من بفرستند. فعلاً جز دیروز به بانک

۳۳. مصطفی مقدم از تجار بازار بود که در روزهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد، فضل‌الله زاهدی در خانه وی واقع

در اختیاریه مخفی شده بود. بعد از عزل فضل‌الله زاهدی از نخست‌وزیری او را به جرم سوءاستفاده مالی

دستگیر کردند. ۴۴. قلی ناصری، دوست نزدیک فضل‌الله زاهدی

از هتل بیرون نرفته‌ام و آن آزادی سابق دیگر ممکن نیست. انشاءالله در حصارک به وجود محترمان خوش گذشته است. از حال خودت ولو دو کلمه بنویس. آقای محمد اکبر خیلی حالتش از ورود ما بهتر شده؛ بیچاره کسالت اعصاب دارد و گویا در نتیجه ترک تریاک بوده است. سلام مرا به فامیل و دوستان صمیمی برسان. اگر چیزی می‌خواهی و کاری داری بنویس.

قربان تو پدرت

[در حاشیه:]

البته نصیحت مرا راجع به اطاعت از امر اعلیحضرت گوش داده و مطابق میل ایشان رفتار خواهی نمود. من هم فعلاً از گرفتاری راحت هستم. امیدوارم بعداً هم از گرفتاری من و قدر خدمات من بیشتر واقف و مطلع گردند. برای دو روز قلی رفت زوربخ؛ شاید بتواند فرشهای خود را بفروشد بعد برود زن [او] بچه خود را بیاورد سوئیس یا آلمان.

[۷ و ۸ - ۴۱۱ - ۱۱۵ از]

[۱۹]

اردشیر عزیزم، قربانت بروم

چندیست از تو بی‌خبرم یعنی هیچ کاغذ ندارم. جواب کاغذ تو را از ژم دادم، نمی‌دانم رسیده یا خیر. تلگراف کردم که قرض قلی را به بانک بده. مقصود این بود که خانه قلّهک را به تاجی‌خانم منتقل نماید و اگر گفتند قرض ایشان در مقابل همه بدهی و خانه‌های ایشان است مانعی ندارد تقریباً ۵۰ هزار تومان را از بابت قیمت خاتمه یافته زمین با بانک بازرگانی بپردازند. ما امروز که یکشنبه است به ژنو آمدم که بروم مریضخانه چون پروفیسور میکال صلاح دید با سوابقی که من دارم بروم چند روز مریضخانه بخوابم. روز دوشنبه صبح می‌روم مریضخانه شاید یک هفته بمانم بعد می‌روم بادن بادن یا [ناخوانا] و به شما اطلاع خواهم داد. در هر حال زمین را تمام کن و قرض ناصری را بده بقیه را هم برای من بفرست. باور کن خرج اروپا کمرشکن است. خصوصاً من که هر جا می‌روم برای احترام کور [؟] خودم مجبورم در هتل درجه اول بمانم: حداقل روزی دوپست فرانک سوئیس غذا و خرید [او] اتومبیل و غیره و برج. در هر حال پلیس هم همیشه مرا تحت نظر گرفته و مواظب هستند. خود این هم وضعیتی است.

بالاخره با مشورت ناصری قرار شد یک خانه دور از ژنو، لوزان که از ایرانیها هم دور باشم کرایه کنیم و در آنجا بمانم. مثل سه چهار سال پیش که با هم بودیم. یک خانه کوچک هم آن طرف مترو خارج از شهر دیدیم. ۶۰ هزار فرانک که ۱۵ هزار بدهیم، بقیه ۲۵ ساله. این عبارت از یک سالن مثل (لیوینگ روم)، دو اتاق خواب و یک گاراژ. اگر

این رسم از جهت تمیز از رسم کاتبان
روافله بود در هر یک از این دو رسم
صح فایده نوری، تفسیر شده با فایده
کسب سواد و در هر یک از این دو رسم
سوره و جملات عربی در هر یک از این دو رسم
در روزی دوری نوشته و با این دو رسم

این رسم از جهت تمیز از رسم کاتبان
روافله بود در هر یک از این دو رسم
صح فایده نوری، تفسیر شده با فایده
کسب سواد و در هر یک از این دو رسم
سوره و جملات عربی در هر یک از این دو رسم
در روزی دوری نوشته و با این دو رسم

روای ۶ رسم طاق کرم
این رسم از جهت تمیز از رسم کاتبان
روافله بود در هر یک از این دو رسم
صح فایده نوری، تفسیر شده با فایده
کسب سواد و در هر یک از این دو رسم
سوره و جملات عربی در هر یک از این دو رسم
در روزی دوری نوشته و با این دو رسم

معامله این هم بشود خیلی خوب است چون ۳۰ هزار تومان می‌دهیم بقیه را مثل اجاره‌خانه، بعد هم مال تو می‌شود. در هر حال قلی مشغول است که ترتیب رفتن مرا بدهد بعد برود برای آوردن زن و بچه خودش.

دیگر آن که در خصوص آقای فرامرزى نوشته بودید، من به ایشان کمک کرده‌ام. اگر تو بخواهی کمکی کنی پول خوب نیست مگر یک چک یکی دو هزار تومانی به عنوان کادو بدهی امری است علیحده.

یکشنبه ۸ مه، مجدداً می‌نویسم حتماً زمین شرکت را بفروش و پول هم بعد از قرض خودم و قرض ناصری بقیه را به من برسان و خیلی هم زود، که اگر پول تمام بشود جهنم است. به علاوه من فکر می‌کردم این پولی که آورده‌ام اقلأً یک سال پس است ولی با خرید اتومبیل و شروع معامله دارد تمام می‌شود. قربانت خودم.

[فضل‌الله زاهدی]

۴۷ تا ۴۵-۴۴۸-۱۱۵ از

[۲۰]

۲۶ آذر

نور چشم عزیزم

بعد از سلام فراوان خدمت والا حضرت و دستبوسی و آرزوی دیدار نورچشمی مهناز عزیز سعادت و سلامت همگی را از خداوند خواهانم.

بر حسب تجویز پروفیسور ماکسرنر عازم جنوب فرانسه شدم برای اینکه هرچه نزدیک باشد، آپارتمانی هم داروگر در آنجا اجاره نموده‌اند. آدرس آن را از همان جا می‌فرستم و خودم هم صبح فوراً انشاءالله حرکت می‌کنم. بعداً برای شما از حالات و نظریات خود خواهم نوشت که در باب قروض و ملک و غیره چه باید بشود. من خود داخل سیاست نیستم و نمی‌خواهم باشم، اما نزدیکی روسها با امریکاییها عاقبت خوبی برای ایران مخصوصاً اعلیحضرت همایونی ندارد؛ در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

اولاً امید زیادی به ملت ایران و علاقه در آنجا و خود شخص اعلیحضرت شاید داشته باشی. فکر نان اکن که خریزه آب است؟

[ناخوانا] در بانک فعلاً در اینجا تقلیل پیدا کرده، بعد از وجهی که آقای آرام فرستادند مقصود ده هزار فرانک یک فقره و قریب هفتاد هزار فرانک دیگر باقی خواهد ماند. اگر به طوری که وعده داده‌اند ۱۹۰ را بدهند تفاوت دیگر باید با صرفه‌جویی و در محل خودمان پردازیم آن هم اهمیت ندارد تو دیگر خوب باش، سوغاتیهای تو خیلی خوب

بود ولی چون گرم شده لازم نیست [ناخوانا] دیدم اگر پالتو پشم را نزد تو بفرستم در لندن که هوا سرد است بهتر است. برای سال آینده اگر زنده ماندم باز می‌گیرم، در هوای جنوب فرانسه چیز گرم لازم نیست، ولی پالتو چون شیک و گرم بود ممنونم و استفاده کردم. اگر انشاءالله بهار شود پیش شما می‌آیم و ترتیبی برای کار شخصی در ایران می‌دهم فعلاً بیماری من که اگر خرج زیاد نشود چون پولی ندارم چیز ناقابل فروشی هم نداریم طلب خود و عدلیه بر علیه ما دعوا نکند بهتر است. [۹]

دیگر شما را به خداوند قادر متعال می‌سپارم، فعلاً خداحافظ و به امید دیدار.

[فضل‌الله زاهدی]

[۱۵-۴۱۱-۱۱۵] از

[۲۱]

اردشیر عزیز، قبل از همه چیز باید این نکته را توجه داشته باشید [که] وضع بازار تهران خیلی خراب [است] زیرا دولت اعتبار سرشار به تجار داده بود، بعد یک دفعه قطع و یا کم کرد، در نتیجه چند بازرگان ورشکست شدند. دروازه‌های مملکت برای واردات باز بود و بانکها در مقابل ۲۰ درصد جنس وارداتی پول به تجار می‌دادند ولی برای صادرات هیچ فکری دولتهای وقت نکردند.

عایدات نفت که در دولت من قرار بود همه به مصرف تولید و عمران برسد داخل بودجه کشور شد و قسمت عمده آن را هم ابتهاج تفریط کرد. فعلاً عده معدودی پول در دست دارند که با تنزیل ۲۵ درصد قرض می‌دهند. کارخانجات برای تهیه مواد پول ندارند؛ باید قرض کنند. ۲۵ درصد تنزیل از عایدات کارخانجات تأمین نمی‌شود. وضع کارخانجات نساجی و پارچه‌بافی نیز خراب، نمی‌دانم عاقبت کار چه می‌شود. دولت می‌خواهد با گرفتن مالیات (که قسمت عمده آن تحمیل به طبقه سوم می‌شود) جبران کند؛ عملی نیست. ما به این کارها کار نداریم، این مقدمه برای [ناخوانا] کار خودمان بشود. چنانکه گفتیم آنهایی که از پول خود ۲۵ درصد عایدشان می‌شود سهم کارخانه که ۱۵ یا ۱۸ منفعت بدهد به دردشان نمی‌خورد خصوصاً که غیر از اصفهان سایر شهرستانها عادت به شرکت سهامی ندارند. و آنهایی که پول و اعتبار ندارند سهم مهمی نمی‌خرند مخصوصاً حالا که وضع پول این طور است. سال گذشته، یعنی تا چند ماه قبل، مشتری مهم خیلی زیاد بود ولی حالا کم در صورتی که به نظر من کارخانه ما بهترین است. تعهدات سال قبل و امسال را داده جز مقداری بابت کرایه و غیره که در صورت ضمیمه می‌بینید. فکر من به جایی رسید که در این بابت از آقای نمازی استمداد فکری و

عملی بکنم. از همه مهمتر این است که نه تو در ایران هستی نه من که محل جمع و جور کنیم.

حالا به نظر من اگر جناب آقای نمازی همت کنند دو کار بنمایند یکی خرید مقدار مهمی سهام که حق امضاء و تفتیش به هر کس بخواهد بدهیم، یعنی شریک عمده بشود. وقتی بخواهد رئیس هیئت مدیره هم بشود من به نفع ایشان کنار می‌روم، یا ۵۰۰ هزار دلار امسال و همین قدر سال آینده قرض که کلیه سهام به استثناء دو سه میلیون تومان که خریده‌اند متعلق به ما خواهد شد و منفعت این کار اول برای اهالی همدان دوم برای کشور [سوم] برای خود ما خیلی زیاد و مهم خواهد بود. من که فکر منفعت و پول نیستم؛ برای آینده تو با این مخارج هنگفتی که داری باید فکری کرد و الّا پول آن طرف آب است.

اگر جناب آقای نمازی سهم قبول کند من اطمینان کامل در حسن جریان و نفع حتمی به ایشان می‌دهم. اگر ضمانت بکنند از خارجه وجه بگیریم غیر از اسهام، کلیه دارایی خودمان را هم برای اطمینان ایشان وثیقه می‌دهم. در دو حال هیچ گونه خطر و ضرری ندارد. عین گزارش مهندس معاضد را می‌فرستم، به ایشان نشان بدهید و فوراً برای من پس بفرستید.

چیزی که لازم است بدانید:

کلیه خرج که در کارخانه بابت ساختمان و بابت پیش قسط چقدر می‌شود از اعتباری که دولت در بانک ملی برای ما باز کرده (یعنی ۲۱ میلیون تومان) داده می‌شود، آنچه خرج کشتی و حمل از خارجه و اقساط کارخانه است خودمان باید بپردازیم.

زمینی که [ناخوانا] همدانی به من داد، و من به شرکت واگذار کرده‌ام، ۴ میلیون متر، ۵ میلیون و کسری تومان نماینده بانک ملی قیمت‌گذاری کردند، تقریباً متری حالا متر ۱۱ ریال، ولی کارخانه که درست شود بیشتر قیمت خواهد داشت که آنچه برای دستگاه کارخانه لازم است استفاده می‌کند علاوه را به صورت تک (فرم) درمی‌آوریم که شاید ۵۰۰ الی یک میلیون درخت سیب بکاریم و از ۵۰۰ الی هزار گاو نگاهداری کنیم چون خوراک آنها را از تفاله چغندر تأمین می‌کنیم. خود این فرم بیشتر از کارخانه منفعت می‌دهد. [ادامه سند موجود نبود]

[۳۵ و ۳۴-۴۱۱-۱۱۵:]

[۲۲]

اردشیر عزیزم

جواب مطالب شما دفعتاً نوشته می‌شود. موضوع ملک مخصوصاً آن که به اسم شما



اردشیر زاهدی، مهناز زاهدی و فضل‌الله زاهدی در اواخر عمر | ۱۴-۱۱۵-زا

بوده قطعاً بهتر است زیرا آنچه شنیده‌ام به هر کس یک ملک بیشتر نمی‌دهند. دوم در خصوص خواهرها و وضع ما را نوشته‌ام، جوابش را به شما می‌فرستم. اما داشتن ملک با وضع فعلی مشکل خواهد بود و می‌ترسم قروض شما و من بماند. ما ناچار قروض خود را می‌دهیم ولی مردم طلبشان را از ما مطالبه خواهند کرد. به هر حال من اهمیت ندارم شما هم نگران نباشید و استدعا و منتهی هم نباید کشید؛ هرچه باید نصف می‌شود. سوم در مقابل ملک ما هم هر طور اعلیحضرت صلاح دیدند حرفی ندارم. من منتظر جواب تهران هستم که ببینم چه باید بکنیم. چهارم رفتن شما به تهران صلاح نیست؛ به هر کس صلاح می‌دانید بنویسید. به نظرم نراقی^{۲۵} را مأمور کنید که مشغول رفت آمد با آقای علم یا حضرت آقای جمعه. در خاتمه به هیچ‌وجه من نگران نیستم چون چیزی لازم ندارم مخصوصاً یک دنگ یک ملک به شما بدهند یا [ناخوانا] می‌شود با آن نان خانه را آورد. اما در همه چیز لازم‌ترین است که تو قدری در کار خود و خرج خود تجدیدنظر بکنی. من اگر یک قدری حالم بهتر شود در یک گوشه ایران با خیلی قناعت بتوانم امرار معاش بکنم. در خاتمه فکر مریضخانه دمی را نیز بکنید. اگر سهام دارایی را عوض کنند به شرط باقی ماندن مدرسه و مریضخانه من حرفی ندارم. در هر حال من برای خودم نگرانی و

۲۵. صادق نراقی پیشکار فضل‌الله زاهدی بود.

ناراحتی ندارم. (نه بر مرده برای زنده باید گریست). شهناز عزیز را می‌بوسم.
 [در حاشیه:] [فضل‌الله زاهدی]
 نمی‌دانم خط مرا می‌توانی بخوانی یا خیر؟ [!]

[۲۳]

نور چشم عزیزم
 موضوع املاک و تقسیم آنها را بهتر می‌دانید. شما به هیچ وجه چیزی در این خصوص به من ننوشتید. البته تصمیمی است اعلیحضرت همایونی گرفته، ما نباید در عیب و منفعت آن حرفی بزنیم. چیزی که لازم است شما بدانید این است من در خاطر ندارم ثبت املاک را که به شما دادم، نمی‌دانم سند مالکیت داری یا نداری. دیگر اینکه بدهکاری شما و من را چکار خواهی کرد؟ بالاخره، خواهرهای من که ارث پدر را از من نگرفته‌اند و گفتند پیش برادر باشد، من هم که باید بدهم. آیا دولت قروض ما را می‌دهد یا خیر؟ شما حالا بحمدلله مرد شدی و آقا هستی؛ باید تکلیف این عده فامیل را معین کنی، که قطع و یقین دارم سر سوزنی به فکر نیستی. برای من داشتن ملک و دارایی دیگر [فایده‌ای] ندارد همین قدر خواستم پسر به پدرش چه جوابی می‌دهد. تقاضای از شاهنشاه به هیچ وجه صلاح نیست؛ اگر خودت چیزی به نظرت می‌رسد بنویس و الا کار دیگر نمی‌شود کرد. متأسف هستم برای یک عده [ناخوانا] چه خواهد شد. فوراً نظر خودت را بنویس بدانم. از پالتو و شال‌گردن ارسالی متشکرم. نور چشمان را می‌بوسم.
 [در حاشیه:] ۱ دسامبر ۱۹۶۲ جواب عرض شد.
 [فضل‌الله زاهدی]
 [۲۹ و ۲۸-۵۶۳-۱۱۵ از]

[۲۴]

دکتر اردشیر عزیز
 کاغذ شما رسید من هنوز به ملاحظاتی به تهران نرفته‌ام ولی برای کار کارخانه ناچارم بروم. موقعی که اعلیحضرت همایونی با والا حضرت تلفوناً صحبت می‌کردند والا حضرت عرض کردند تا یکی دو هفته دیگر می‌آیم. اعلیحضرت هم فرمودند چه بهتر است به اتفاق بیایید اما من صلاح ندیدم با هم برویم؛ هنوز مردد هستم. جواب کاغذ اولی اینکه نوشته نه در وصلت و نه در تفریق دخالت نداشتیم صحیح است اما ولی البته فراموش نکرده‌اید در خلال احوال چه گذشت؛ با بودن شما و شهناز و مهناز در ژنو منتظر بودی من در پذیرایی قصور کنم و یا به شما روی بد نشان بدهم؟ آنچه هست در دل و جان من است. و از تصمیمی که گرفته‌ام منصرف نشده و نمی‌شوم. فقط می‌خواهم

در این دوران پیری قدری راحت‌تر زندگی کنم و بقیه عمر خود را اگر بشود با کمال شرافتمندی و در عین حال با نهایت صرفه‌جویی بگذرانم. تو هم اگر مرد خوب و شریفی هستی مرا ول کن به حال خودم. نهایت در ظاهر برای خاطر خودم رعایت احترام متقابل می‌شود.

گذاشتیم گذشتیم و آمدیم شدیم تو شاد باش و بکن نوش باده خندان
از موفقیت و کامیابی شما خوشوقتم؛ تبریک دکترای^{۲۶} شما را می‌گویم. قربانت.

[فضل... زاهدی]

[۴۹-۴۱۱-۱۱۵]

[۲۵]

این نصیحت و وصیتی است که به شما می‌نویسم، خوب در مواد آن دقت کن. چرا می‌نویسم؟ برای اینکه حرف جزء [جزوا] هوا [است] و اثری در انسان باقی نمی‌گذارد.

۱. تندی و عصبانیت تو کم و بیش همه را از تو خواهد رنجاند، تو حال که جوان هستی مسلط به اعصاب خود نیستی، پس وقتی جوانی رو به پیری می‌گذارد چه می‌کنی؟
۲. من نمی‌گویم چرا به دهات خود نمی‌روی، در آنجا باغی به مساحت چندین صد هزار متر آباد نمی‌کنی، سالی چندین ده هزار تومان خرج بی‌جا برای حصارک می‌کنی. اینها کار خودت است اما حتماً باید مخارج را جایی کرد که از آن بهره‌برداری کنی.
۳. مخارج تو زیاد است و به هیچ‌وجه چنین [ناخوانا] قابل بقا نیست. نه تنها خرج [بلکه] برج مهم است. خیلی خوشوقت می‌شدم حساب تلفون خود را در یک و یا دو ماه رسیدگی بکنی، آن وقت می‌بینی ۸۰ درصد آن بی‌خود بوده. مثلاً نوکر شما از تهران تلفن می‌کند، فرمودند چرا میوه یادتان رفت بفرستید، یا میوه از پاریس [و] لندن بخواهند که هر دانه گلابی یا گوجه ۱۵ تومان تمام شود. شما در مملکتی زندگی می‌کنید [که] ۹۰ درصد [مردم] آن برای معاش روزانه معطل [اند] و ۳۰۰ کالوری غذا ندارند استفاده کند (این جور زندگی قابل دوام است؟) یا اقلاً صدها هزار انعام بی‌جهت که باعث تعجب گیرنده شده داده‌ای ولی برای مریضخانه مادر بزرگت ده تومان دوا نخریدی که بینوایان از آن استفاده کنند.

۴. کار املاک را هر سال به کسی مراجعه، و یک نفر آدم که مطمئن باشد شما او را نگاه می‌دارید و اطمینان داشته باشد تعیین نکرده‌اید تا تمام سعی خود را صرف آبادی آنجا بکنند. بگویند تحقیق کنند عایدی شش دانگ غلام ایزدی بیش [ترا] است

۲۶. اشاره به درجه دکتری افتخاری دانشگاه یونای امریکاست که به اردشیر زاهدی اعطا شده بود.

یا تمام عایدی شما، مصطفی و نراقی؟

۵. همیشه این اتفاق نمی‌افتد که شما غفلتاً عایدی پیدا کنید، مشروع یا غیرمشروع. این را هم حساب کنید در دو ماه یا چند ماه با آن چه کردی؟ و شما نمی‌خواهید بدانید حالا صاحب اولاد و خانواده شده‌اید باید عایدات و مخارج شما معلوم و مشخص گردد. پول نزد شما به قدر گاه ارزش ندارد در صورتی که روزی اگر برای هزار تومان معطل بشوید کسی به شما نمی‌دهد، اگر بدهد هم نمی‌گیری. نمی‌خواهی فکر روز مبادا را بکنی؟ غیر از مردمان اون‌طور هم ببینید در دنیا کسی مثل شما خرج و برج می‌کند ساین‌طور که شروع کرده‌اید یکی دو سال دیگر املاک همدان، اراضی باغ حصارک و خانه‌های شهر شما (اگر اتفاق غیرمترقبه نیفتد و همه اینها را یا از شما نگیرند و یا از قیمت نیفتد) میهمان شما است. من ۴۰ هزار تومان قرض داشتم خوابم نمی‌برد و شما چگونه می‌توانید با قرض زندگانی کنید. هر اتفاقی هم در دنیا می‌افتد شما متنبه نمی‌شوید.

در هر حال شما به قدر من نمی‌توانید دوست پیدا کنید، بعد از ۴۰ سال که همه بی‌ارزش باشند. امروز همه شما را برای اینکه داماد شاه هستید یا دلیل دیگر می‌خواهند، وای به روزی که آن نباشید و خرجی برای روز هم نداشته باشید. اگر برای خودت کار با حقوقی پیدا کردی و زندگانی خودت را روی عایدات (یعنی قدری هم کمتر) معین نمودی، از خرجها و برجهای بی‌ربط جلوگیری نمودی می‌توانی آدم شرافتمندی باشی و در دنیا تا روزی که هستی با کمال افتخار زندگانی کنی و اگر غیر از این بکنی وای به حال خودت و نام خانواده‌ات.

خیلی دلم می‌خواست تو حساب می‌کردی و با حساب زندگانی خودت را برگزار می‌کردی والله نه شاه نه من از تو سوقات نمی‌خواهیم حتی زن تو هم آنچه من می‌بینم چیز زیادی از تو نمی‌خواهد. به سایرین هم چرا می‌دهی (مگر اقبال اینکارها را کرد رئیس‌الوزراء شد؟ همه هم دورش جمعند و به او تملق می‌گویند). اردشیر، قدری به هوش بیا، دیر می‌شود! از من گذشته، فکر خودت و آینده اولاد و خانواده‌ات را بکن، قدری به جلو فکر کن و قدری به عقب؛ چه بودی، چه شدی، با این ترتیب چند سال دیگر چه می‌شوی؟

میوه از تهران آوردن [ناخوانا] از انگلستان آوردن کار ماها نیست، راکفلر هم این کار را نمی‌کند. اگر خرجهایی که می‌کردی به قدر عشر آن استفاده مادی و معنوی می‌کردی جای تأسف نبود. اگر به قدر ۱۰ دقیقه فکر خودت [را] جمع و تمرکز بدهی ببینی تمام سوقاتهایی که شما خریدید دلم گفته برای خاطر شما خریدم و آوردم در تهران و اروپا

دادیم چقدر می‌شود؟ اگر حساب تلفنهای بی‌جهت و غیرلازم را بکنی و تنزیل که بابت آن مخارج کردید بررسی بکنی سربه‌جهنم می‌زندی.

تمام مردم از دوست و دشمن دیگر به تو حقایق را نمی‌گویند؛ می‌گویند عصبانی می‌شود و از ما خوشش نمی‌آید. آدمی که خود را عقل کل بداند و نصیحت دیگران را به پیشیزی نشمرد چطور در آینده می‌تواند زندگانی کند. این وجوهی که از خودت و مرحمتی اعلیحضرت به شما داده شده که نصف بیشتر آن نرسیده مصرف شده مگر چه دردی را دوا می‌کند و تا کی باقی می‌ماند (بعد چه؟).

در هر حال هزار چیز گفتنی دارم ولی می‌گذارم به هوش سرشار خودت. سعی کن دوستانت مردمان مجرب و دنیادیده باشند؛ جوانها برای عیش و گردش خویند و میل دارم این نصیحت و وصیت مرا قبول کنی: ۱. خرج کمتر از عایدی ۲. فکر آینده را عاقلانه کردن ۳. از مردمان مجرب نصیحت گوش کن.

کاغذ را نوشتم ولی دیگر نخواندم، چون عجله بود خودت حدث [حدس] بزن اگر نقضی در آن است.

[فضل‌الله زاهدی]

[۲۱ تا ۱۸-۴۱۱-۱۱۵ز]

[۲۶]

اردشیر عزیزم

فردا روز یکشنبه با والاحضرت^{۴۷} به فرانکفورت می‌روم که در آنجا روز سه‌شنبه حرکت کند. من خیلی میل داشتم مهناز برای یک ماه دیگر به امریکا نیاید ولی چون والاحضرت مایل بودند بیایند چیزی نگفتم. بعد از یک ماه چرا والاحضرت مجدداً مراجعت می‌کنند نپرسیدم. در مدت کم مأموریت چندین دفعه ایاب و ذهاب با مخارج هنگفت و از حد زیادی، بالاخره از کجا باید پرداخت و از کدام درآمد نمی‌دانم - شما یک ماه مخایره تلفنی خودت و خانواده زاهدی را در امریکا، ژنو و تهران حساب کنی خوب ملتفت می‌شوی مطلب از چه قرار است. اینها خیلی مهم نیست؛ هنگام رفتنت به امریکا گفتم دیر شده و کار مهمی از پیش نمی‌رود؛ حالا هم همین عقیده را دارم. تقریباً تمام روزنامه‌های اروپا کم و بیش بد می‌نویسند و بدبین هستند به اوضاع، موضوع ژنو اگر یک مقاله انتقال یافته و یا فرستاده‌اند هنوز نتوانسته‌ایم معلوم کنیم.

۴۷. شهنواز پهلوی

اما دکتر کشاورز^{۴۸} معروف در سوئیس است با تذکره عراقی. چند نفر دیگر از آنها در تمام اروپا با دانشجویان مشغول تبلیغ هستند، شاید به امریکا هم رخنه کرده باشند. در تهران مصدق فیروز است از طرف دانشجویانی که رفته بودند درب خانه اقبال برای بی‌احترامی، و فحش شنیده شده. روزنامه‌ها راجع به وضع مالی ما می‌نویسند. من از اعلیحضرت پرسیدم، فرمودند هرچه امریکایی‌ها خواستند قبول کردیم. آمدن شریف‌امامی کاری درست نمی‌کند ولی رفقای حزب ایران و جبهه ملی ایشان بیشتر روی کار خواهند آمد. آنچه به نظر می‌رسد اعلیحضرت همایونی امرار وقت می‌کنند، برنامه و کار مهمی برای کشور در نظر ندارند. من تصور می‌کنم وضع ایران با تجدید انتخابات امریکا یکسره بشود؛ شما از حالا باید گوشه‌دستان باشد. کوشش بی‌فایده که اعضای شما را ناراضی کند و خرج فوق‌العاده آنجای شما ثمری ندارد.

قدرت ماها جلوگیری از سیاست خارجی نمی‌کند، قدری حوصله و خلق خوش و ضمناً صرفه‌جویی در خرج برای آینده لازم است.

تو این حدیث مفصل بخوان از این مجمل. امروز ناهار سفیر کبیر مشکوة، انصاری و قریب و خانم‌هاشان میهمان والا حضرت هستند. هما آنجاست تا ۲ هفته دیگر می‌رود. انتخاب فاطمی برادرزاده فاطمی در امریکا بین دانشجویان را کار [ملکی]؟ تلقی بکنید.

[فضل‌الله زاهدی]

| ۱۷۲-۱۱-۱۵ |

[۲۷]

HO L RICH MON

G N V

۹ مه

اردشیر عزیزم، دیروز کاغذ به شما نوشتم و فراموش کردم موضوعی را به شما بنویسم و آن راجع به آقای وهاب‌زاده^{۴۹} است. هنگام آمدن من به ایتالیا [ایتالیا] به دیدن

۴۸. دکتر فریدون کشاورز، از بنیادگذاران حزب توده که بعداً از حزب اخراج شد. وی اعتقاد داشت که با توجه به انقلاب عبدالکریم قاسم در عراق باید از این موقعیت استفاده کرد و در همسایگی ایران به فعالیت پرداخت. اشاره به تذکره عراقی نیز به دلیل همین موضع اوست.

۴۹. یونس وهاب‌زاده سرمایه‌دار و ناخر معروف تهرانی، زمانی با استفاده از ارتباط محکمی که با دربار داشت طرح برق تهران را نیز بر عهده گرفته بود، اما به علت نداشتن مهارت و آگاهی کافی در این زمینه به موفقیت نرسید.

من آمد، نهایت ادب و انسانیت را کرد و مرا در آلمان دعوت کرد. به هر صورت هم ادب و انسانیت نمود. دوشنبه با من بود و رفت. دیروز در زوریخ تلفون کرد که آهنهای فروشی فرانسه را تحویل نمی‌گیرند. شما می‌دانید که پارسال فرانسه‌ها قیمت تراورس و ریل را از صد و پنج و صد و هفده دلار به ۹۲ دلار رسانیدند. در اینجا خدمتی بسزا کردند یعنی چون کمیسیون در کار نبود اینقدر پایین آوردند قیمت را که باعث تعجب همه شد مثل قضیه برق تهران. حالا چه شده که اسباب زحمت آنها شده‌اند یعنی کسی حق ندارد به قیمت ارزان چیزی بخرد؟ به هر حال شما به طور خصوصی تیمسار انصاری را ببینید و به ایشان بگویید این عمل صحیح نیست و اگر علتی دارد به من بنویسید و الا کمک کنید رفع اشکال بشود. این قبیل عملیات آبروی دولت اراا می‌برد و بعد اطمینان خارجیه را هم کم می‌کند. کارهایی که سفارت فرانسه و دولت فرانسه دخالت داشته چه می‌شود [؟] مخصوصاً سفیر فرانسه هم قول داد که تمام قیمتها بدون کمیسیون خواهد بود. حالا هر [طور] مقتضی است عمل کن و راجع به مقدم هم بنویس؛ من نمی‌دانم چرا توقیف شده. امروز هم به مریضخانه می‌روم.

قربانت زاهدی

[۲۱ و ۲۰-۱-۲-۱۱۴-ز]

[۲۸]

اردشیر عزیز

فعلاً با آقای سردار و آقای وکیلی و آقای بهزاد در مترو هستم. حالم بحمدلله بهتر و فعلاً مشغول استراحت، و امیدوارم تا چند روز دیگر به طرف شمال فرانسه بروم گرچه هوای سوئیس خیلی خوب است. ^{۵۰} چیز تازه ندارم و دختر خزرعل^{۵۰} به ما پناهنده و ما او را [ناخوانا] چند ماه طول کشید.

۵۰ وکیلی در نامه‌ای مابوق این فزدی را چنین می‌نویسد:

نوه خزرعل، اگر خاطرتان باشد، گویا چندین ماه قبل منزل تیمسار به وسیله کی معلوم نیست راهنمایی شده بود و در آنجا منزل داشت و تیمسار هم نهایت محبت و نوازش را درباره او معمول می‌داشتند و روزی که ما می‌رفتیم مترو او را هم با دادن ۱۰۰۰ فرانک تیمسار مرخص کردند که برود دنبال کار و زندگی. پس از رفتن، کاشف به عمل می‌آید که ساعت مرحمتی اعلیحضرت همایونی به تیمسار گم شده است و دنبال این کار که گرفته می‌شود و منجر به توقیف این دختر می‌گردد معلوم می‌شود این اشیاء را: ساعت ۴ عدد، ۱ عدد زنجیر طلا، ۲ عدد قوطی سیگار طلا، مقداری قاب خانم، مقداری مشروب، چندین عدد قاب عکس، ۱ دستگاه ماساژ برقی، ۲ عدد دستگاه ریش‌تراش الکتریکی، ۱ عدد طاقه زری، مقداری لوازم التحریر، یک



اردشیر و فضل‌الله زاهدی | ۴۱-۱۱۵-ز

نامردی کرد هرچه اسباب و لوازم قیمتی داشتیم دزدید، بعدگیر پلیس افتاد. تعدادی هم از اسباب اثاثیه شما را ربوده بود. فعلاً تحت تعقیب است، یعنی حبس است. چیز تازه دیگر نیست و اختیاراتی که اعلیحضرت همایونی [به] دکتر امینی نخست‌وزیر داده و آن هم به رفقای توده [توده‌ای] و کمونیست و ضد کمونیست خود تحویل داده است تا خدا چه بخواهد. من فعلاً حالم بهتر است ولی نگران حوادث هستم. الساعه در عمارت مترو به شما دعا می‌کنم. فکر کار خودت باش. برگشتن فعلاً آسان ولی شاید بعداً مشکل شود. قربانت

[فضل‌الله زاهدی]

[۱۶ و ۱۵-۷۸-۱۱۵ از]

→ چک سفید بدون امضاء مربوط به بانک U.B.S [و] یک چک ۲۰,۰۰۰ دلاری دکتر طاهیان از منزل برده است که پلیس می‌گیرد و به تیمسار مسترد می‌دارند ولی وجوه نقدی که برده بود و تیمسار می‌فرمودند در حدود ۷ الی ۸ هزار فرانک می‌شود یافت نشد و چون صلاح نبود که رسماً شکایت از او بشود و تحت تعقیب قرار گیرد یا S S روانه تهران شد ولی جراید اینجا و فرانسه نوشتند که منشی تیمسار از منزلشان سرقت کرده است. که البته کلمه منشی هم صحیح نبوده است. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۷ تا ۴۵-۴۱۱-۱۱۵ از.

اردشیر عزیزم

دیروز به تو تلفن کردم، راجع به آمدن خودت به اروپا یا ایران. خواستم مختصراً بدانی اعلیحضرت به وسیله امریکاییها یعنی به ملاحظه آنها تمام اختیار را به دکتر امینی داده متهی خود امینی خیلی شخصیت ندارد و گویا ممانعت نموده‌اند که راه مقصود آن است [که] به دست اعلیحضرت به امینی قدرت بدهند و گرچه دستگاه توده [توده‌ای] و عمال دکتر امینی قدرت جلوگیری از آنها را ندارند سیاست غلط امریکاییها به زور امینی را راست نموده‌اند توده‌ایها جای آنها را می‌گیرند. شاه دیگر نمی‌داند چه کند. از طرفی در فشار، امریکاییها از طرفی روسها. بالاخره این‌طور نیست که تو می‌دانی و یا می‌شنوی. به کلی اوضاع درهم و برهم است. آمدن تو هم به نظر من صلاح نیست. اگر در اروپا بمانی که نمی‌شود بدون کار الحمدلله عایداتی دیگر نیست که بتوانی خرج کنی. خرج تو هم حالا دیگر تنها نیستی که بشود درست کرد. ماندن تو هم در اروپا خیلی آسان نیست و خیلی مشکل است. قدری بیشتر فکر کن. [از] تو نمی‌خواهم فکر مرا بکنی من بالاخره تا زنده هستم با قناعت زندگی می‌کنم؛ تو فکر خودت باش. به نظر من کار دیگر در دست اعلیحضرت هم نیست فعلاً برای اینکه اتفاقاتی نیفتد شاه را لازم دارند. تو اگر می‌توانی یکی دو سال در آمریکا بمانی بمان، اگر نه نمی‌دانم چه خواهی کرد. وضع به کلی غیر از آن است که تو فکر می‌کنی. اگر ملاحظه اصلی ایران نبود تا حالا شاه را از ایران خارج کرده بودند. قدری ملاحظه در کار مانده ولی اساسی نیست کیست که به اعلیحضرت علاقه داشته باشد؟ و قدرت هم داشته باشد. در هر حال فکر مرا نکن فکر خودت و بچه‌هایت باش. تو به من به هیچ‌وجه نمی‌توانی کمک کنی. بیخود خودت را ناراحت نکن؛ خدا بزرگ است. اما تو آسوده‌ای [پشت شاه نیستی، باید فکر فردا را بکنی. امروز گفتند که می‌خواهی حرکت کنی و بیایی. من از وکیلی شنیدم. خودم هم قصد رفتن به جنوب فرانسه دارم. نمی‌دانم صحیح است و چه وقت می‌خواهی بیایی. این موضوع مهم نیست اما اگر خواسته‌اند بیایی امری است علیحده و آلا به نظرم خودت خوب فشار بیاوری و بمانی زیرا آنها از خدا می‌خواهند که نباشی بگذار آنها بکوشند و یا شاه [تو] را تغییر بدهد من حرفی ندارم (ولی این نکته [قصه] سر دراز دارد). در هر حال من خیلی خوب فکر نمی‌توانم بکنم اولاً دور هستم ثانیاً مریض. در هر حال خودت می‌دانی هرچه میل داری بکن. کاغذ به وکیلی را شنیدم اما نمی‌دانم عاقبت کار چه می‌شود. دکتر امینی ترس ندارد پشت سرش کمونیستها و مخالفین ما هستند که جداً کار می‌کنند. این چند سال سازش من با اعلیحضرت روی همین بود. وضع خراب‌تر از آن است که فرض می‌کنی. امینی وضعیت را طوری خراب کند [که] خودش که نمی‌تواند

درست کند دیگری نخواهد توانست. فکر خودت [را] درست بکن. عصبانی نشو. رفتن تو به تهران بی نتیجه [است]. تمام کارهایی است که خود اعلیحضرت از ترس امریکاییها کرده و می‌کند. تمام مملکت خراب شود اعلیحضرت هم از دستش هیچ بر نمی‌آید و مخالفین فعلاً مسلط بر اوضاع هستند. وضع خراب‌تر از آن است که فکر می‌کنی.

پدر قربانت

[فضل‌الله زاهدی]

[۶ تا ۳-۸۱-۱۱۵ز]

[۳۰]

HIS XC LL NC G N R L F. H I

IR N L G G N V

پدر عزیزتر از جانم، امیدوارم که انشاءالله سلامت و خوش و موفق بوده باشید. بدینوسیله از دور دست آن پدر بسیار عزیز و دوست داشتنی را بوسیده و روز ۲۸ مرداد که ملت و کشور ایران را نجات دادید و تاریخ این فداکاری و رشادت و میهن‌پرستی شما را به یاد خواهد داشت به شما تبریک عرض می‌کنم. از دور دست شما را بوسیده از خداوند متعال سلامتی و خوشی شما را خواستارم.

تصدقت پسر

اردشیر

[۵۷-۴۱۱-۱۱۵ز]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي